بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بسیار و ستایش بیشمار بر محبوب ازلی و معبود لم یزلی را که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق - حدیث قدسی اوست و بر تخم پاشی حب ظهور گلستان مظاهر بهار پیرای گل افشانی و نوریی او مظاهر خاصش بسیرابی نسبت کامل گلهای سرسبز و شیون برگزیده اش بجلاو فیض تام اثمار امجد برق شهودش بر دل مقربان تافته و از خورشید تجلیش جان محبان روشنی یافته

رباعی

آن خالق بیمثال کش همتا نیست	در کل شیون غیر از و پیدا نیست
هر جلوه او و دل کش اهل نظر است	دل مرده بود آنکه بر و شیدا نیست

و درود نامحدود و صلوات غیر معدود بر مظهر او که لولاک لما اظهرت الربوبیة آیت شان اوست و عرصه ظهور زیر پایه فیضان او عبد تیش علم سلطانی برافراخته و تیش کار حبیبی در ساخته شرح صدرش صبح صادق است که در آن عارض بروی صادقان گشاده و فروغ آفتاب عشقش کام روشندلان داده هر که از و آگاه از حق آگاه و فانی فیه فانی فی الله

نظم

فروزان آفتاب چرخ سرمد	چراغ راه حق جویی محمد
از و نور نبوت انبیا را	

ذره فیض ولایت اولیا را	چو محبوب ازل شد جلوه آرا	برآمد خویش را گرم تماشا
برای خویشتن آئینه ساخت	در آن آئینه عکس خویش انداخت	بعکس خویش با صد جلوه سازی
سراسر گشت محو عشق بازی	احد در جلوه مرآت احمد	چو گفتم عین نور ذات احمد
الف در میم خود را کرده پنهان	ز میم دیگرش افزود کتمان	درین پیرایه شد هادی امم را
محمد نام ز و نقش قدم را	چو از رخ افگند این پرده یکبار	احد گردد از ان مشهود نظار
نه مربی ذات پاک اوست هر چیز	کند دل را تجلیهاش خورسند	

وبر آل اطهار و اصحاب اخیار او که منور بنور آن مهر سپهر صفا و ملون بلون آن ورد حدیقه اصطفا اند خصوصا ارکان دین متین ائمه اربعه راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین تبصیتش بر نتیجه خاندان سیادت سلاله[51] دودمان رسالت قطب ربانی محبوب سبحانی ابو محمد سلطان سید ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه و ارضاه عنا الی ابد الآباد ترانه ذوق و نغمه شوق عندلیب خامه عنبرین شمامه داستان محبت و بذله[52] مودت هزار داستان قلم شوق رقم برین منوال است که بفحوای حدیث نبوی علی مصدره افضل الصلوات و اکمل التحیات من احب شیئا اکثر ذکره[53] چون دل و زبان و طبع این هیچمدان کمترین بندگان درگاه فخری خریده نقد نگاه و برده تبسم دلخواه در فکر و ذکر نظم و نثر در نعت و وصف زبدة العارفین قدوة الواصلین نهنگ بحر حقیقت شیر بیشه معرفت عنقای قاف قدرت شهباز اوج ثروت شهسوار عرصه ولایت صدر نشین محفل کرامت سلطان سریر قطبیت مالک ملک فردیت رهبر دان اسرار ربانی معنی شناس آیات سبحانی عاشق معشوق صورت معشوق عاشق سیرت آئینه جمال الهی گنجینه کمال نامتناهی آتشکده تجلی درکنار جواهر خانه فیض در سرکار سراج راه هدایت و ارشاد دلیل طریق مبدا و معاد سیدی سندی مرشدی قبلة الفواد کعبة المراد مولانا محمد فخر الدین المخاطب من اولیاء النبی صلی الله علیه و سلم بمحب النبی بیت آنکه نامش چو برم لب کنم از نخست جگر * بر کشم شیره جان بدو زبان سازم تر * مشغول و مصروف است فخریة النظام و در بیان بعضی احوال برکت اشتمال ایشان در رشته نظم در آورده ام و اکنون امید از افضال بیهمال رب

[51] سلاله یعنی خلاصه ۱۲

[52] بذله یعنی لطیفه ۱۲

[53] ترجمه یعنی هر که دوست دارد چیزی را بکثرت میکند ذکر او را ۱۲

اشتمال چناں دارم که مراتب مذکوره را بتفصیل باشی از خرق عادات آں صاحب عبادات بحیطهٔ تحریر وحیز تسطیر آرم واین نسخه را مسمّی بمناقب فخریه سازم و مبوب به پنج باب گردانم انشاء الله تعالی و بالله التوفیق ؛ باب اول در احوال کرامت اشتمال باب دوم در اطوار عادات باب سوم در کرامات وخرق عادات باب چهارم در طور سماع این مخدوم الاتباع باب پنجم در طور تربیت و بالله التوفیق و هو الرفیق ؛

باب اول

در احوال کرامت اشتمال - والد شریف آں نعم المولود حضرت نظام الدین اورنگ آبادی است از نسب حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی سره العزیز و اورا از صد هزار مرید زیاده بود واکثر مریدانش صاحب حال وکمال حتی که از بعضے احیائے موتی هم صورت گرفته اصل وطنش پورب است از انجا بقصد انصرام بقیه تحصیل علم وارد شاهجهان آباد شد بهمیں تقریب سعادت ملازمت حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی رضی الله تعالی عنه وارضاه دریافت وزیکه بر در مبارک ایشان رسید جناب کرامت مآب ایشان مشغول سماع بودند و در برزخ اغیار موافق شرائط مسدود چوں وارد سعادت نصیب دستک زد آں حضرت یکے را از مریدان آں اذن استطلاع فرمود از نام ونامش و احوال گرامیش دریافته بعرض رسانید فرمان در آمدن شد حاضران عرض کردند که دخل اجنبی در مجلس سماع دستور اینجا نیست بر زبان حق ترجمان گذشت که این مرد عزیز اجنبی نیست پس حضرت نظام الدین را از در آوردند حضرت شیخ تعظیم مع الکمالش بخشید واز اراده پرسید سخن از روی تلمذ بر لب ضیف مکرم آمد و بر بهره قبول جا یافت واجازت دوام صحبت رفت ازاں ساعت سعید مهمان معمول بود که در بعضے اوقات که ذوق و شغفی وسکر وشورشی در مریدان آنحضرت معاینه مے نمود متعجب مے بود روزے بود که یکی از مریدان شیخ کبیر یحیی المدنی قدس الله سره العزیز که ساکن مدینه شریفه بودند از جناب شیخ مغربی الیه

[illegible]

رسید تا بر شیخ نظر کشاد از جوش دل مست و بیهوش افتاد حضرت نظام الدین در مرتبه کمال تحیر
از مردم کیفیت این حال تازه که گاهے ملاحظه نفرموده بودند استفسار کردند یاران آگاهی داوند از آن دم
خاطر شریفش نیز بآن طرف رغبت کرد و به مهر اعتقاد آمد و اطوار ارادت مندی پیش گرفت و آئین
خدمت گذاری اختیار ساخت روزے وقت سعادت مساعدت کرد و معنی کل امر مرهون
باوقاتها چهره آرای شد حضرت شیخ چو الف برخاست و چون سرو در وضه جنت روان شد آن سعید
ازل نعلین شریف که سطح افلاک فرش اوست پیش پای چرخ فرسائی آورد و نهاد حضرت شیخ نگاه
عنایت در روی دیده فرمود که توجه بکتب علوم باطنی اولی و احسن در تاریخ این احسن الاقوال آن
قرین حسن سماعت باین بیت زبان را مترنم ساخت بیت سپردم بتو مایهٔ خویش را تو دانی
حساب کم و بیش را چون شیخ یحیی المدنی در زبان ترخیص باین مرید مراد کلیم طوطم او وصیت فرموده
بودند که نیک اختری نظام الدین نام باین شکل و صورت بشما خواهد پیوست در حین دعوت الی
الله این بیعت خواهد خواند - بموجب آیهٔ کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم دستش بگرفت و چندے در صحبت کثیر النعمت داشته مرخص بسرزمین دکهن فرمود
در آنجا رسیده فیض رسان خلق گشت جد مرحوم راقم عفی الله عنه نواب نظام الملک آصف جاه
نیز شرف بیعت در خدمت آن ظل آلهی داشت شرافت و ولایت آثار خواجه کامگار خان که
یکے از مقربان و خلفائے آن درگاه بود نسخه رشک گلستان ارم در احوال کرامت اشتمال آن
سراپائے کمال بے مثال نوشته است و نام آن احسن الشمائل کرده اگرچه آن از یکے هزار است
طالبان را از مطالعه آن بهره و ذریعه وفور ذوق مے شود و احقر هم پاره در مثنوی مسمی فخریه النظام
آورده رضی الله تعالی عنه و ارضاه و والده شریفه از خاندان عالیشان سید سند سید محمد بنده
نواز گیسودراز است و از اخوات نسبیه جده حقیقی این کمترین غلامان ایشانست اسکنها الله
تعالی فی بحبوحه جنانه تولد همایون در سنه یکهزار و یکصد و بست و شش در بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد
داشت چون خبر برآمدن آن قدر گرانمایه از درج مکنون و قدم نهادن آن نیر اعظم به برزخ ظهور

اسم کتابیست که در تصوف منظوم ۱۲

ایشان از سادات [illegible] رحمه الله تعالی [illegible] بیعت [illegible]

بسمع شریف حضرت کلیم الله ارضاه الله تعالی حق رضاه رسید لبوس خاص برای انخلع بخلعت
موهبت خرسند و رقمی در تهنیت در ورود مسعود این عنایت غیبی از کنز لاریبی بقبلة المعتقدین نظام الملت
بر نوشت و مخدوم زاده را بفخر الدین ملقب نمود و بلفظ مولانا می یاد مے فرمود و بشارت کمال و تمکّن
و قدم و همت لزوم او در شاهجهان آباد تنویر خیل فواه بنور هدایت و ارشاد او برنگاشت و در سن هفت
سالگی در عالم رویا پنج دانه بن از جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم بدست حق پرست آورده و خارج
آن دست دستگیر عالمیان موجود یافت و در آن زمان والد بزرگوار آن بزرگی آثار بنور باطن ازین معنے
مطلع شده بود که این فرزند تنها نباید خورد چنانچه بعضے ازان از دست آن سعید النسب گرفت و
کام بخش کام خود گردانید و بقیه را فرزند ارجمند به تناول رسانید این فقره دو دانه را مانند دل پهلوی
خود مے داشت و آئینه سان مقابل نشانیده چشم عنایت بر روے آن آبروے بخش عالمیان
مے گماشت مجذوبے صاحب کمال در آن بلده متبرکه سکونت داشت اکثر اوقات بزیارت آن
قدوة الاولیا میر سید محمد مخدوم زاده را در بر مے کشید روزی خواست که تصرف کند آن حضرت
فرمود که ممنون الطاف شمائیم لیکن معاف دارید که مارا ازین برخوردار کار ما گرفتنی است در پیش
آن گل گلستان محبوبیت صاحب حال و کمال بود و راز و نیازی که حضرت قبلة الکاملین و در ثمین
مخزن اسرار داشتند کم کسی آگاهی داشت و برادر کلان حقیقی ایشان را که محمد اسمعیل نام داشت باموز
دینی مشغول بود مرید خواجه کامگار خان فرموده بودند و فرزندان خوردان آن بزرگ همه که مسمی غلام معین الدین
و غلام بهاؤ الدین و غلام کلیم الله بودند بیعت بحضرت خواجه باد داشتند و هر سه برادر غیر حقیقی بودند چون
سن شریف حضرت صاحبزاده والاقدر بشانزده سالگی رسید زمان وصل قبلة الکاملین بحضرت احدیت
قریب شد در آن وقت قاضی کریم الدین خان که نسبت خویشی با نجناب داشت حاضر بود و بمشار الیه امر کردند
که فرزندم محمد فخر الدین را حاضر سازد قاضی مذکور باستعجال رفته و ایشان را آورد و سینه مبارک تا دیری بسینه
بهتر از آئینه ایشان چسپانیده ماندند و نعمات باطنی را بکلی تفویض ایشان فرموده خود بروح پرفتوح متوجه
عالم قدس شدند و جسم شریف آرمید و یک طرف آن در یتیم بخود تعلیم داد و این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و

چہل و دو ہجری بودہ است مقبرہ منورہ در خجستہ بنیاد اورنگ آباد است و عالمی مستفید زیارت
میشود و ہر سال مجلس عرس شریف ترتیب مے باشد و جماعت کثیر و جم غفیر فراہم مے آیند طیب اللہ ثراہ و جعل
الجنۃ مثواہ الا ان اولیاء اللہ لا یموتون بل ینتقلون من دار الی دار بعد از رحلت آں ہادی
السلمین حضرت مرشد زادہ مرشد آفاق کمر ہمت بر حصول مرتبہ فضیلت بستہ در مدت شبانہ روزی
سہ سال تحصیل علم تمامہ فرمودہ تبحر عظیم بہم رسانیدہ بہ تشریف العلماء امناء اللہ والنظر علی وجہ العالم عبادۃ
بر قامت عظمت آراستند بعد ازاں باشتغال بریاضات شاقہ و مجاہدات بلیغہ نمودہ تا ہشت سال
لیلا و نہارا اشتہبا کشیدہ شنائی کہ دست عقل از ادراک آں کوتاہ باشد دریافتند و پایہ بمنزلے کہ از تعبیر
حق جل علی کہ بی بان بروند از کمال عقل و خرد رسا و فہم بلیغ طور ظاہری از قبیل جوانانہ و گفتگوی
رندانہ چناں اختیار نمودند کہ ظاہر بیناں از جادہ اعتقاد قدم بیروں نہند و از طریق حسن ظن در گذشتہ بگمانہا
افتند تا جماعتہا خلل انداز اوقات شریفہ شوند چنانکہ بعضے بودند کہ حساد زبان مطاعن دراز ساختہ محفل
آرائی تشنیع بودند و احباب پشت دست بدندان حسرت گزیدہ دست افسوس مے مالیدند و آں حضرت
مامون و مصئون بودہ کار خود را بسر انجام میرسانیدند و برائی ہمیں پردہ داریہا مدتہا بصحبت نواب نظام الدولہ
بہادر ناصر جنگ عم مغفور راقم عفی اللہ عنہ و ہمت یار خان غفر اللہ لہ اوقات بسر بردند و فوج کشیہا و شمشیر
زنیہا نمودند و صعوبتہا دائمی در آنحالت میداشتند بزبان مبارک مے فرمودند کہ تمام شب تا پاسی از روز در
خیمہ بسیار کوچک کہ آنرا بزبان ہندی پال مے گویند تنہا بہ بیداری و مشغولی میگذرانیدیم و سہ پاس
دیگر اشتغال امور ظاہری مے فرمودیم اما در کار خود سے دیدیم و کسی پے باصل کاری نمے برد گر اینکہ
بنابر بعضے اعمال تا چہل روز یک جامہ سبز میداشتیم مردم متعجب شدہ مے پرسیدند کہ عدم تبدیل الباس
شیوہ ایں چہ سبب دارد و بہانہ پیش آوردیم سبحان اللہ زہے متانت و ہمت و نیز ارشاد مے شد
کہ ہمت یار خان اکسیر میساخت و آں قدر ہا کہ گاہ گاہ طلب تنخواہ فوج خود از ان میداد و بار ایں حاجت
پیش آمد کہ سوائے شما اہلی کہ ایں علم را واندہ و ہیچ کارے بہ نظر نمے آید ہر چند از من بیاموزید و یاد گیرید
کہ در دنیای فانی اعتماد بر زندگی کراست اگر من تمام نباشد کہ ایں علم ہم تمام ناتمام نہ قبول نہ کردیم و نقلی

ترجمہ [illegible] اولیاء اللہ [illegible] ترجمہ [illegible] علماء امناء اللہ [illegible] عبادت است ۱۲

از کلام کرامت نظام بسمع رسید که همت یار خان لشکر به تسخیر قلعه کشیده و در حوالی آن ماری بود که
ذیحیات از دست او بسلامت نمیماند دهقانیان غدار لشکر را بهمان محل فرود آورده و ما موافق معمول
اندکی دور از لشکر برای مشغولی علیحده نشستیم بعد از مشغولی قدری دراز کشیده بودیم که مار کوتاه قدری
سبز رنگی زهرآلود بعجب شوری از بالای درخت جست و در پیش روی ما آمد هر دو دیدنش فرصت
ندادیم که گزندی تواند رسانید کتاری که پیش روی ما بود از نیام کشیده بر سرش زدیم آن قدر
زور کرد که در حیطه بیان نگنجد بعنایت الهی کشته شد آخر آنچه معلوم شد همان مار بود و بنده میگوید که این جا
هم حکمت الهی بود که چون حضرت دافع البلیات را غرشانه دفع این بلا و حفظ بندگان خود از شر او منظور
بود این مظهر خود را باین تقریب در آنجا برد **بیت** گرچه حق خود میکند کار جهان ٭ داشت بر
خاصان خود بنیاد آن ٭ دست ایشان در حقیقت دست اوست ٭ هست ایشان بی تکلف هست
اوست ٭ آنچه دیده شد اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری محض شان این صاحب حوصله است
که چه بحر عظیم را در کوزه گنجانیده و چه آفتاب عالمتاب را در پرده نگاه داشت ٭

رباعی حسن و قد و زیبائی تو می زیبد و بس ٭ وین شان دل آرائی تو می زیبد و بس ٭ با این
نگه کم چه ادا ها داری ٭ ای شوخ من اینهائی تو می زیبد و بس ٭ از انجا حکمت الهی بالفعل با اندوختن
این خزینه در اخفا بود در خاطر خطیر آن منبع عنایا و مخصوص انعامات خویش و ظهور مذکوره انداخت اسباب
آن خاطر خواه مهیا ساخت و بعد از آن که نفع رسانی بندگان خویش از آن گنج شناگان منظور نظرش
افتاد موجبات آن پیش آورد که آن عمدگان عالیشان از فرط صحبت اندکی سراغ کمالاتش برده از
اطوار یارانه پا بدامن ادب کشیده با وضاع نیاز پیش آمدن گرفتند آن حضرت چون ایمنی را در پا[illegible]
ست از آنجا کشیده مراجعت بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد فرمودند و آنجا هم صورت کار بدین منوال
شد که صاحب کمالی از خلفای حضرت قبله الکاملین نظام الملة والدین جنت مکین بمقتضای دل
سوزی و خیر اندیشی بمواعظ مودبانه بخدمت آنحضرت زبان عقیدت بیان کشاده و آن حضرت
در آن ساعت جواب او را بطور رندانه دادند و طرز اخفائی که داشتند ادا نمودند و فرمودند که بشر

از لوازم بشریت خالی نیست و عاقبت باید کرد که حق تعالی با آنچه مے باید مایل و آنچه نشاید موافق
اغراض فرماید روزی بقولے که انشاء الله در تحقیق بخاطر خاطر آن حضرت چنان رسید که در تهیم لحظه
نبوت باطنی سلب نسبت او کردند چون صرف بزرگ اهل کمالے بود از کار ایشان آگاه شده و بعذر نها
پیش آمد گفت که آن روز جسارت این نیازمند محض خیر اندیشی و خیر طلبی بود الحمد لله که چنانچه دل
مے خواست یافتم و نازم بر حوصله شما که چه قدر با خفائے کوشیدند که راز خود باین درجه پوشیدند بعد
مدتی نسبت مسلوبه عاید او فرمودند آخر الامر از راه خوشی و خورسندی این حرف پیش مردم جهان
مردم عزیز ظاهر کرد و حسن را از چهره از پرده خفا بیرون آورد و در همان ایام امرے دیگر روی داد که مردے
خون یکے از ارباب جاه ریخته از ترس و اقربائش پناه باین درگاه عالم پناه آورد آن حضرت او را
در حلقه ها پنهان ساختند چون وارثانش سراغ یافته بر در دولت خانه مستغاثی شدند آن حضرت
فرمودند که خانه حاضر است بجویید چون مقدور آنها باین جسارت نمی رسید باز گشتند اما در صدد آن
مے بودند که هر گاه از اینجا بر آید انتقام از و بکشند و بعوض کشته اش بکشند و این عرضه آن حضرت
که سراپا حکمت بالغه الهی بودند باد فرمودند که مخالفت تو شبر طبیعت که مشغول به یاد الهی باشی و الا
از اینجا بدر آیی او تن باتباع امر در داد و چیزے با و ارشاد شد و چند روزی حالی برو غالب آمد و کارش
بجذب کشید آنگاه او را از دولت خانه بدر آوردند حالش چنان بود که در هر که نظر مے کرد حالش متغیر
میشد و هر چه از زبانش بر مے آمد صورت وقوع مے پذیرفت مردم بسیار معتقد او شدند عیاشش
درین ضمن از بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد بر آمده برای سرانجام غرضی بجائے دیگر رفته بودند چون در آن
بلده طیبه آمدند و قاتل را یافتند اراده هلاک او کردند چون اکثرے از شهریان معتقد او بودند آنها را از اذیت
او باز داشتند و آنها هم دیدند که فقیرے مجذوب صاحب تاثیر شده است دست از عداوتش کشیدند
و آن گروه که متعاینی تابان حضرت داشتند همه معتقدانه سر ارادت پیش نهادند و روز بروز شهرت در
افزایش شد آن حضرت دیدند که تمام ملک دکن از اشتهار شد خواستند که بجائی دیگر عزم فرمایند و سر
حال را بحال دارند درین میان بگوش حق نیوش ایشان این مصرعه در حین نماز رسید ع

بنازکسل باش آزاد اے پسر و از روح پرفتوح حضرت خواجه خواجگان معین الملة والدین حسن سنجری
قدس الله سره العزیز نیاز یافتے بحضور خدمت و ارادهٔ دهلی شد ناگاه بے خبر یا دو نفر یکے غلام حبشی
شیدی قاسم نام و دوم چاکر محمد حیات اسم مثل ماه با فرقدان پا پیاده همچو خضر پیاده بیرون آمدند
و چون بوی گل به نسیم عنایت الٰهی بعزم دهلی سفر کردند و تا رسیدن بدار الخیر اجمیر هیچ منزل نبود که
دردی طرفه از موارد غیبی و عنایت لاریبی در آن پیش نے آمد و خرق عادتے نجواهش ایشان
چنانچه بعضے ازان در فخریة النظام آورده شده و درینجا هم مرقوم میگردد و آنحضرت را در لباس
نیز طرز خاصے بود جامه بر طرزے سے پوشیدند زرتار و ریشه دستار هم از آنچه معمول است بیشتر
و کمر بند از همه دراز تر و پلهٔ آن منصب تر و مجال احدی نبود که مثل آن بلباس آرد و یا مانند که آن بسازد
و درحین اختیار سفر ترک همه کرده بودند جبه درویشانه در بر و کلاه فقیرانه بر سر داشتند چون بدهلی نزول
اجلال فرمودند پیرزالے از جا دویده گفت اے فرزند کجا رفته بودی که هجر تو جانم سوخت و آب
گرم نموده برای غسل مهیا ساخت و طعام لطیف پیش آورد و بعد از غسل پوشاکے حاضر کرد که بعینه پوشاک
بطور آن حضرت بود دانستند که من الله تعالیٰ است ناگزیر قبول فرمودند و ترک آن گفتند و بآن پیر
زال فرمودند که ما پسر تو نیستیم اگر در شکل او مشابه باشیم بر گمان تو در حق ما اصراف مکن او گفت اگر
چنین هم باشد من بخوشی تمام خدمت بجا مے آرم یقین شد که از غیب است و آنهم در منزل تنخانه بود
قریب بآن فروکش بودند هندو زنے نابینا آمد و فریاد کرد که فخر الدین نام کدام مسافر است که درانجا
فرود آمده آن حضرت فرمودند بنده درگاه الٰهیست بفرما که باین عاجز چه کار داری پیرزال چون این
سخن بشنید برپاے مبارک افتاد و گفت که از برای خدا چشم من روشن کنید آنحضرت فرمودند که
اے بدبخت ترا این حرف که آموخته است من مرد مسافر سپاهی هستم من کجا و این کار کجا او گفت انتے
باین حالت گرفتارم اذیتے که آن را مے پرستم چاره کار خویش سے خواستم او وعده داشت که
عهدے خواهد بود که وقت شفائے تو خواهد آمد آن وقت چشم ترا عود بصر خواهد گردید امروز گفت که شفا
دهنده تو فخر الدین نام دارد و فلان جا فرود آمده است پیش او برو و حال خود عرضه دار بدان بموجب

بخدمت شما حاضر آمده ایم والامن از شما و نام شما چه آگهی داشتیم ❊ رباعی ❊ خواهد بو خدا و رحمت را
پویانند ❊ و ز سنگ گیاه سبزتر رویانند ❊ بنگر در قدرتش سیاه در شب ماه ❊ گاهی صم از صنعتم سخن گویانند
چون دیدند که امر الهی است غرشانه ناچار دست مبارک بر چشمانش بردند و در دم چشمانش روشنی
تمام یافت و آن حضرت همان ساعت از آنجا روانه بیشتر شدند که مبادا شهرت بیشتر گردد و این احوال
از رفیقانی که همراه بودند پیش مردم باز گفتند و آنحضرت را یعنی ناخوش آمد و بسی ازین قبیل بود بعد
طے منازل و قطع مراحل بصحة الخیر بدار الخیر اجمیر رخت اقبال افگندند و چندروزے بپائے اقامت استقامت
ورزیده و مشمول عنایات حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره العزیز گردیده متوجه بدار الخلافه دهلی شدند و
ورود مسعود بدرگاه جهان پناه حضرت خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس الله سره العزیز گشت در آنجه
آن حضرت وارد آنجا شدند شب افتاده بود و در روضه شریف مسدود بود و ضابطه آنجا بود که بعد از شام
در را قفل مے نمایند هنگام نماز بامداد مے کشایند و شبانه اگر سلطان هم بیاید در آن نمی کنند آن شب
ضرورتے داعی شده که خدمائے والاخلاف عادت در مبارک کشادند آن حضرت همان ساعت سعادت
زیارت حاصل نمودند و در مسجد متبرک آنجا معتکف شدند محمد امان نام که از اهالی آنجا اند با سیمائے روح
پرفتوح حضرت سرفراز بیعت گشتند و الیوم از جمله خلفای اجلا اند و از آنجا شرف ترخیص یافته زاهد مزار
متبرکه حضرت مخدوم نصیر الدین قدس الله سره العزیز شدند و از آن محل مرخص شرف جبین سائی درگاه
ملائک سجده گاه حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الملة والدین گردیدند و دل مشتاق را بزیارت
آن محبوب مقصود المشتاقین خورسند نمودند پس بدولت زیارت حضرت عارف بالله حضرت شیخ
کلیم الله رحمة الله علیه استفاده کردند صاحبزادگان ابهت نشان یعنی فرزندان حضرت شیخ کلیم الله رحمه
الله تعالی علیه به تپاک و محبت پیش آمده و دو سه روز بالحاح تمام مهمان داشتند چه آن حضرت در
کثره پهلیل حویلی بکرایه گرفتند و آنمکان بتقدوم آن گلبن رعنا رشک افزای گلزار شد و در آن محل شغل
تدریس در پیش کردند و اندکے سررشته بیعت هم منضبط بود مخدومنا و مولانا مظهر الله الصمد حضرت نور محمد
سلمه الاحد نیز در همان مقام شرف بیعت دریافتند و حافظ خورهم و حافظ قاسم و میرزا حسین اکبرآبادی و میرزا حسین

مینائی شراب از خم او گریبان بست القصه آن حضرت پالکی کرایه کردند لیکن سوار نشدند تحسین تا منزل
مقصود پالکی کرایه نموده بودند و افتاده و دور مانده را اگر می یافتند سوار می کردند و خود همان
پیاده می رفتند و صاحبان کرایه از مولانا نور محمد دام ظله می پرسیدند که این مرد چه کس است که
زر کرایه میدهد و خود پیاده میرود و ایشان میگفتند که او والی خراج و صاحب شوق اند بارها اجمال دم
زدن نیست در لاهور بزیارت میر محرم الله نقشبندی که سلسله نقشبندیه از ایشان بحضرت شیخنا شیخ
کلیم الله جهان آبادی میرسد قدس الله سره العزیز و سایر مزارات متبرک شدند و از انجا سیبی همراه سیب
خریده همراه گرفتند چون به پاک پتن رسیدند بعد از زیارت در حجره که قریب روضه است که بقدر
یک و نیم درعه عرض و دو درعه طول دارد تنها مشغول می بودند دیوان شیخ محمد یوسف غفر الله له در آن
حین صاحب سجاده بودند هرگاه که بملاقات ایشان قدم رنجه می فرمودند سیب های ولایتی هدیه
تحفه پیش بردند و حال چنان بود که شیخ محمد یوسف مرضی کشیده بسیار نقیه شده بودند تلاش سیب های
ولایتی برای دفع آسیب نقاهتی که داشتند بهم نمیرسید صاحب سجاده خیلی خوشنود و معتقد کرامت
آن حضرت شدند و اخلاص تمام بجا آورده خدمت بهم رسانیدند غلام مرتضی و نیز اکثر مردم آنجا بشرف بیعت
مشرف شدند چندین در آن محل اقامت داشته باز متوجه دار الخلافه شدند سالها [illegible] از آنجا برکات
سعادت پیوسته بود زهی خوش نصیبی او که عمر بجاروب کشی آستانه مبارک گذرانیده خیر خاتمه بحضور
آنجا بجانیان یافت غفر الله له در آنچه این قسم سپهر سعادت را اقتباس انوار آن مهر برج فردیت حاصل بود
روزی در زمان طواف روضه منوره درویشی را پیش دروازه بهشتی مشغول یافتند فرمودند که ای فلان
برای اذیت بندگان الهی سعی نباید خواند آن درویش که فی الحقیقت درین کار بود بمشاهده این کشف اعتقاد
بهم رسانید بر پای مبارک سر نهاد آنجناب فرمودند که گفتها برای چه عرض کرد که امید دارم که تحلی بر بند
مرحمت شود آنحضرت بمجرای العارف بس جوش طبعی که در مزاج شریف داشتند از آن روز ارشاد
کردند که خبری بما میدهید درویش عرض کرد که من فقیر ام چه دارم تا پیشکش بیارم فرمودند که [illegible]
روپیه که فلان جا داشته آید بگردال شما نیست عرض کرد که آنرا برای هدیه قرآن مجید داشته ام آنحضرت

فرمودند که ما را اگر چندین عمل معلوم باشد مثل شما کسی یکے هم نگوئیم که در اذیت خلق الله صرف میکند
روزے در عرصه راه بمولانا نور محمد مدظله العالی فرمودند که در این ایام از طرف دکهن تشویشی بخاطر میرسید
آخر در همان نزدیکی خبر رسید که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ عم احقر که فیما بین حضرت صاحب
و ایشان ربط جانی بود در محاربه همشیره زاده خود سعد الله خان از دست عبد النبی خان افغان که پرورده
نمک ایشان بود در عین رفاقت با مخالف ساخته غدر کرده شربت شهادت چشیدند القصه شهر دهلی
را بقدوم شرف مرسوم زینت بخشیدند پاره ایام در کٹره پهلپیل گذرانیده مدرسه بنا کرده والد مغفور احقر
که بیرون دروازه اجمیری واقع است جلوس فرمودند و بارشاد و تدریس اشتغال نمودند بعد عم مغفور
والد مبرور از بارگاه سلطانی بصوبه داری دکن مامور و مخلع شده لشکر بیرون کشیده بودند و برائے
زیارت بدرگاه خلائق پناه حضرت محبوب الهی رو آورده بودند و بنده هم در رکاب سعادت ایشان حاضر
بود حضرت صاحب در مسجد نظامی در مکان شاه عبد القادر که از مقربان جناب حضرت نظامی بودند و
بجاروبکشی آن آستانه عالی شان کرد و کلفت از صحن دل خود مے رفتند تشریف شریف ارزانی داشتند
قبله گاه فیض ملازمت دریافته خیلی مسرور و شادان شدند و آن حضرت در آن وقت بعنایت
تمام با این کمینه غلام متکلم بودند سن این احقر در آن حین ۱۷ بهفده سالگی بود ولیکن از حفظ قرآن شریف و
تحصیل علم معقول و منقول فراغ یافته بودم آن حضرت از تقریر بنده خیلی بشاشت مے فرمودند سبب
این عنایت بعد از حصول عنایت بیعت معلوم شد که ازان خود مے دانستند مربی این غلام نجابت
ایشان حضرت محبوب الهی رضی الله تعالی عنه چراغ عرفان بشعله افشانی دل گرم آن حضرت از سر نو
در این ملک افروخت و بادهٔ عشق گرمی نگاه تشنه بر ایشان بار دیگر بجوش آمد احوال اکابر سلف که از روئے
کتب معلوم چشیده بشیم ازان در مشائخ این زمانه بسر من نمیگشت دانشمندان عهد را گمان آن بود که این
کیفیت در گذشتگان گذشت و اکنون معدوم است اما ازان ملاحظه کمالات آن حضرت بوضوح
انجامید که الحمد لله الحال هم باقیست سینه هائے کنوز حقائق و ایمائے معادن معارف گشت خفتگان بیدار
بیهوشان هوشیار بیخبران باخبر و بے اثران با اثر گردیدند دل مردگان زنده دل زندگان

[illegible]

[illegible]

بسمل شدند باز از عشق و محبت الهی گرم شد و دریائے ذوق و شوق موجها زد و هیجانهائے دل لبریزی
ساغر چشم از باده اشک زینت گرفت آتشکده سینه از شعله افروزی رونق پذیرفت زخمهای نمک
ریزی درد چاشنی درد جگرها را به نشتر نگاه لذتے رسانیده سپند در مجمر برقص آمد و پروانها گرد شمع گرمی بزم آن
وجد نمود و نغمه ها در منقار بلابل رنگ آورده ترانه ها در رگ سازها شورش انگیخت فلک را بعد عمرے
شور یاهو بگوش رسید و زمین را بعد مدتے پاکوبی ها سر خارید بر سنگ دلی بطور تجلی چشمک زد
و هر شمع مجلس را آفتاب نعل در آتش کرد نفسها لطف گرمی را شناخت و لبها قدر خشکی را دانست صدائے
الطلش بگردون پیچید و صلای السکر بمغزها در رسید و دماغهائے بوئے انس شنید و گوشها بحرف
محبت آرامید اگرچه حب رضائے محبوب است اینجا محبوب رضائے حب اگرچه طلب سازنده بمطلوب
است اینجا مطلوب در طلب آموزی ؛

مثنوی

ساز هر رگ تن ناساز کرد — بلبل دل زمزمه آغاز کرد
در همه جا شور جنون شد بلند — ناله مستان بفلاک زد کمند
ولوله شد ولوله شد ولوله — ولوله شد تیغ زن حوصله
دستک مستان ز دل گردون شگافت — آه جگر آن سوی گردون شتافت
باده شوق از خم مینا گذشت — عاشق بیخود ز سر و پا گذشت
برق نفس شعله جواله شد — تا بلب آمد دل و تبخاله شد
دل شده پروانه و پر مے زند — شمع هم آتش بجگر مے زند
صد جگر از آتش دل آب گشت — طور بچرخ آمد و بیتاب گشت
ماه لقا پرده ز رخ برگرفت — بزم طرب رونق دیگر گرفت
شمع به پروانه نظر باز شد — باز بدل داده سخن ساز شد
تیر نگه گشت تراز و بدل — بار قد شد غمزه جادو بدل
ساقی و مستان همه یکجا شدند — مے زده در شورش و غوغا شدند
ساغر و پیمانه و مے خانه مست — زاهد و فرزانه و دیوانه مست

یک عالم باده از ساغر عشق کشید و یک جهان بفیض معرفت رسید ابواب توحید بر روئی بصیرتها کشوده
و نور حقیقت زنگ از آئینه دلها زدوده علم و عشق به محمل شریعت و طریقت یکجا سوار و سکر و هوش در بزم

ولد و کاملین بسیار از اهل استعداد او مرتبه خلافت دریافتند و ارباب لیاقت به تشریف خلافت اجازت مخلع شدند
و مظهر اتم و مرید مرادان حضرت و مقبول حضرت الله و محبوب جناب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مرشد آفاق و هادی اقوام و مامور از حضرت رسالت به ترتیب خلائق مشغول بحق فارغ از علائق مخدومنا
و مولانا خواجه نور محمد است مدظله العالی که چندین هزار کس نعمت از خوان او یافته است و لذت از مائده
او چشیده بیشتر اهل فضل و کمال آنانکه بمصداق العلم حجاب الاکبر بوی از درد نشنیده و صورت ذوق ندیده
بودند و در گفتگوی حقائق انتساب سی کردند و بر ذکر سماع خون می ریختند امروز پروانه سان در
وجد و شوق اند و وحدت وجود نصب العین شان است و در سماع خون خود می افشانند جائی
نیست که پر از ذکر جهر نیست و وقتی نیست که نام الله جلشانه مذکور از مریدان ایشان مولانا
نور محمد ساکن نارووالی است که از شان او این آیه کریمه کافی است حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک
کریم و وی را مریدان بسیار اند خصوصا عبدالله خان ساکن ڈیره غازیخان که از توصیف او زبان قاصر
است و از بیان تعریف او عاری و حافظ محمد جمال ملتانی علی هذا القیاس کمال باطنی و تهذیب اخلاق
و کمالات آراسته و مریدان ایشان نیز جماعتی کثیر اند خصوصا حافظ خدابخش که مردیست بی نظیر
و قاضی محمد عاقل با وصف تعلقات دو سه پاس در جهر و باقی اوقات در خفی می گذرانند و وجودش
محو شهود و در وحدت وجود است و کذلک حافظ عزیزالله لاهوری و حاجی تاج محمد و قریشی و شیخ جمال
قریشی و مولوی محمد حسین و حافظ ناصر و حافظ عبدالله و حافظ عبدالرحمن و مولوی انور و مقبول رهکله
اگر تمام را نام نویسم کتابی دیگر می باید از خلفای آنحضرت میان عبدالله و شاه ظهورالله و مولوی
روح الله و سید احمد و سید محمد بخش و سید محمد شمس الدین و سید بدیع الدین ——— مولوی غلام فریدالدین
که نبیره و ریاضت ثانی فرید بلکه فرید عصر و مولوی عبدالله و مولوی روشن علی و مولوی جمال الدین
مولوی حسن علی و محمد فتح الله و صوفی یار محمد و حاجی محمد واصل و سید محمد میر و مولانا ضیاءالدین که سی
سال شب و روز در سفر و حضر نخفته و تنها بجلسه صلوات نشسته و سید قمرالدین متخلص بنبت و ملا گل محمد
و حافظ سعدالله و شاه مراد و شیخ محمد امان و مولوی علاءالدین و مولوی محمد صالح و مولوی عبدالوهاب

اسمای بعض مریدان خاص

اسمای خلفای آنحضرت

[illegible]

مبارک یا سر نزدیک داشتن گفتگوئے بہ بشاشت و خنداں روئی و غمخواری بحال مریداں و محباں و پرورش
ایشاں دگر سیه برائی کسی که از ایشاں برحمت حق تعالی پیوسته باشد التفات بامور دنیوی مطلق نکردن هرچند
حضرت ظل سبحانی و امرائے مرید و معتقد تمنائی قبول دیهات نمودند اقبال نه فرمودند و ارشاد کردند که اگر
میخواهند که ما درین شهر باشیم بار دیگر این حرف تمنائی درمیان نیاید محاسبه و امور ظاهری و باطنی همیشه در عمل و
بندگان درگاه آسمان جاه درین امر قید ما مور روزے جناب سلطانی برائے ملاقات آمده ملتمس تشریف
فرمائی بقلعه مبارک شدند بنا بر خلق کریمانه التماس قرین اجابت افتاد روز دیگر قدم رنجه مبارک فرمودند
ضیافت ما حضر درپیش بود بعد مراجعت بسیادت پناه سید احمد خان فرمودند که اے سید امروز اوقات صرف
ملاقات و تشنه نمودیم طعام او خوردیم تدارک چه باشد عرضداشت کرد که حضرت دانا تر اند فرمودند که تدارک
رفتن آنجا نیست که همین وقت بدین درویشاں شهر رویم و شما طعام لذیذ کثیر پخته بفقرا تقسیم نمائید
این فرمودند و خود رواں شدند و بخانه دوستے از اکابر شهر وارد شده نماز مغرب در دولت خانه
مبارک آمدند گذارندند کور دیهات درین صحبت بود وقتے اهل غرض غبار عناد در خاطر حضرت بادشاه
از طرف نواب ضابطه خاں مرحوم انداختند او در حق حسن اعتقاد مردی بود بے نظیر و در سعادتے ازلی یکتائی
روزگار بود در عرس شریف حضرت خواجه بزرگ خواجه معین الملة والدین رضی الله تعالی عنه شامیانه
زرین و سبز و چراغے سیمی سامان عرس شریف حضرت خواجه بزرگ و نقد الوف بزرارات کبیر حضرت خواجه
قطب الدین قطب الاقطاب سلطان المشائخ و مخدوم نصیر الدین چراغ دهلوی هم در اعراس و سامان و سرانجام تمام
میرسانید و هم وظیفه بخدام ذوی الکرام سید او خدمت جمیع درویشاں و اکابر شهر مثل فرزنداں شاه
ولی الله مغفور وغیره بوجه احسن تقدیم مے رسانید و چند سال قبل از وفات خود شرف بیعت بخدمت
حضرت صاحب دریافته بود و بعد از رحلت نعشش را در باغ بنا کرده او که در غوث گڈه است امانت
داشته بعد از یک نیم سال برآورده بروضه منوره حضرت خواجه قطب الاقطاب دفن کردند جسد پاکش
تغیری نیافته بود و آں مرد بخلاف پدر خود با بنده درگاه هم حق نمک مرعی نمیداشت والقصه کار بطول
کشید و صلاح فوجکشی بر سر او نصب العین بندگان سلطانی شده و درآں حین نیز حضرت بادشاه بجناب

کرامت مآب رسیده شرف بخشی قدم متبرک بقلعه مبارک درخواستند کرم عمیم مقتضی قبول گشت بعد از
صحبت داری و ضیافت ماحضر صلاح بندوبست ملک پرسیدند آنجناب فرمودند که ما علاقه با امور
دنیا نداریم بفحوای المستشار مؤتمن میگویم لیکن بعد ازین ما را درین امور معاف دارند والا از رسیدن انجام
مقصر خواهم بود و صلاح بدین نمط فرمودند که سلطانی تا بذات خود بامور ملک ستانی و ملک داری
متوجه نشود و اختیار محنت و مشقت نکند بندوبست به هیچ وجه صورت نپذیرد اگر امیری را بامور مختار و ناظر
سلطنت نماید امرای دیگر ناخوش می شوند و سر باطاعت او نمی نهند و منجر به بی مزگی با سلطان
می گردد و در غیبت سلطان بر هر که ذمه نمیماند و فوج بادشاهی که محتاج بآن امیر شد و او را می شناسد سر
رشته تعلق شان از سلطان منقطع می گردد و در دماغ آن امیر سر هوای انا و لا غیری می پیچد و گاه باشد
که بر سر بغی می آرد و در سلف اکثر همچنین شده است پس اولی مقدمه اینست آن صاحب بذات
خود مستعد محنت کشی و ملک گیری شوند و دویم اینست که امرای حضور از اهل اسلام اند و معتقدین
بطور خود ندارند اگر مناقشه با یکدیگر داشته باشند واجب القتل نیستند و اذیت مسلمانان روا به اسلام
نیست کفار فجار ممالک عظیم را متصرف اند خصوصاً فرقه ناهنجار سکهان که مطیع الاسلام نیستند و
ملک خطیر را قابض شده اند و سکه و خطبه سلطانی را از میان برداشته اند همه امرای را تسلی داده در
رکاب فلک مآب داشته پیشتر بآنها باید پرداخت که فلاح دینی و دنیوی در ضمن آنست این گفته خوش نمودند
و مرخص شدند و تدارک این صحبت نیز باطعام فقرا در فتن بخانه اکابر درویشان شهر نمودند خلق کریم که قلوب
دوران و نزدیکان صید دام محبت گشته غریب نوازی و متوسل پروری بمرتبه که حاضر شدن اهل حضور و
رسیدن عرایض دور افتادگان که اگر از عادات مقرری تاخیری واقع شود خود مستخبر شدن حتی که
پیرا خاکروب سرکار را دو روز درگذشت که حاضر نشد عوض خود دیگری را برای سرانجام کار
متعلقه خود میفرستاد فرمودند که از دو روز میان پیر محمد بنظر نمی آید خیر است خبر رسید که بیمار است
همان ساعت از جا برخاستند و بکلبه او تشریف فرمودند بلمعه مهر عنایت از لوث کدورت تن بری فرمودند
و انعامی نقد بخشیدند و به سید احمد ارشاد فرمودند که دوا از سرکار عنایت می شده باشد و میر حسین حکیم که

از بندگان سرکار است کار تداویش مفوض داشتند لب در بار بایں کلمات بکشادند که میاں پیر محمد
شما که از دور و زنیامدند و از فقیر که در پرسشِ احوالِ شما تاخیر واقع شد معاف خواهند فرمود این بزرگی را چه
بیان است شایانِ ایشان اینست و بس سبحان الله و بحمده آمدنی نذر و نیاز هزارها صرف مزارات متبرکه
و خدامِ ذوی الکرام و محتاجان و نذرات انور خود هیچ نه و لباس فاخره از نیازِ معتقدان بپاسِ خاطر شان
و بیشتر ازاں هم تقسیم و آنچه پوشیدند آن را هم بخشیدند ٭ هرچه سے پوشی چو گل نام خدا می‌زیبدت ٭
بعرض رسید که ملبوس خاص نه مانده است فرمودند که دو روپیه را از طاقچه بیارید و پیراهن بسازید یاران
عرض کردند گاهے چنین پارچه‌ها که ببدن مبارک آشنا نشده فرمودند که درویش را هر چه از الله
ے رسد و بطورِ خود برائے ذاتِ خود اسراف نمی‌باید از اجناس نذر و نیاز یا نقد که صرفِ آں
فی الحال اتفاق نمی افتد و به تحویل نمی پذیرد و اکثر بتغلب رسیده و صریح معلوم گشته مواخذه آں مطلق
نه بارها کتب سرکار از کتابخانه گم شده و مردم اجنبی برای فروختن بحضور برآوردند جواب نه پرسیدند که
از کجا بدست آمده و علی هذا القیاس اجناس و ملبوسات مزدوری یکے باشندگان حضور پوشاک خاص
با جا قوتی که در کیسه مبارک بود برد بعد چندے نشان آن پیدا گشت و اثبات این حرکت بر او شد اصلا
بروئش چیزے نفرمودند بلند خان صوبه‌دار کشمیر مبلغ یکهزار روپیه ارسال داشت آرنده و دارنده
خود متصرف شدند و عریضه‌اش را نیز بخدمت نرسانیدند چون بار دیگر از نوشته خان مذکور معلوم گشت
فرمودند قسمت او بود هیچ نگوئید حاجی الحرمین الشریفین محمد واصل لاابالی مزاج بعد از حج از راه دکهن آمدند
مخاصمی اجناس قریب سه چهار صد روپیه مصحوب ایشان اتحاف ساخت ایشان را مجلس سماعی پیش آمد
در عین ذوق همه را بقوالان بخشیدند و عند الملازمت احوال را بعرض رسانیدند حضرت صاحب بشاشت
تمام فرمودند که بسیار بجا شد در رمضان شریف در هر روزی ارباب عبادت را در ظلِ عاطفت مثل عید
و هر شبے در افطار و تراویح همچو شبِ قدر اهتمام حتی اول شب و یکے از حفاظ از جمله بندگان آستان
در تهجد سے خواند و شب بیداری و فرحه بود بعد بتسبیح که فی الحقیقت ترویح هست و ذریعه اتمام شب
در بیداری و قهوه نبات بشیر جوشیده در ضمن نفس راست کردن بین التراویح با یاران آشامیدن

عرب بمصداق حدیث شریف
شب بست و هفتم در سرای عرب تشریف برده گذرانیدن معمول
خیلی اعتکاف بدرگاه عالم پناه آسمان جاه حضرت قطب الاقطاب سلطان المشایخ قدس الله سره العزیز
معمول بود بعد ازین نگاهبانی نواحی شاهجهان آباد و در مسجد مدرسه مقرر شده و برکات این عشره اگر زبان
باشد تقریر نمی‌توان کرد و رفتن بیرون شهر با گروه یاران و در شهر با یکدو کس حسب احتراز از خودنمای
به دعوت غربا همیشه مقرون باجابت و در تشریف فرمائی لعیاذ اگر در هر روزی چند جا و اگر بمکانها
بعید باشد و هر چند بطعام میل نفرمایند اما دل شکستگی نکنند و دست در طعام بردن و در دهن دانه برداشتن
لازمه خلق و عنایات افزایش برکت صاحب دعوت و پند و نصیحت به بیگانگان هرگز نه و مخلصان مشمول
الطاف یکبار و در مقام فور تفضل دو بار و رضای تام از کسی که در امور دارین کمال لحاظ داشته باشد و محتاج
به پند نباشد و آنکه حاجت به پند یافت و بران عمل نکرد و نیز حالش بگوش خاطر مبارک و آن را که عمل نکند بار
دیگر نفرمودن و از دل با وعده و افزایش در سلوک ظاهری نعوذ بالله منها در امور خردی و کلی اتباع
سنت نبوی علیه الصلوات و السلام و به بندگان نیز درین امر تاکید اکید در تحریر و تقریر بجواب
پرسندگان لفظی قطعی نه که چنین باید کرد بلکه باین عبارت که اصلح چنین می‌نماید روزی باحسن الدین خان
متخلص به بیان که از مریدان حضرت است امر ترقیم جواب خط کسی که درباره استصلاح عریضه ارسال
داشته بود باطلاع مضمون شد مگر خان مذکور توقف که چنین باید کرد چون مسوده بنظر انور گذرانیده تغیری
در مزاج مبارک راه یافت فرمودند که چه کس در کدام عرصه باشم که حرف قطعی بنویسیم باید نوشت که صلاح
چنین می‌نماید والله اعلم پاس آشنائی چنانکه حد آنست در ابتدای تشریف آوری شهر دهلی ضعیفه بندگی
بهم رسانیده بود قریب بسفر خود از عالم فانی پسر خود را که میر کلو نام دارد بآنجناب سپرد او را مثل فرزندان
پرورده و باوجود حرکات جوانانه گاهی معاتب نشدند و الیوم بکمال اعزاز است در آنچه میرزا جان جانان
مظهر که عمده مشایخ بودند و از دست ظالمی شهید شدند و از ترس آنها اخلاص مندان ایشان ملاحظه داشتند
جناب مبارک تشریف برده نماز جنازه خواندند و دران ایام سرداران مغلیه و هندوستانی که همه
مریدان و مخلصان اند خواستند که برای نگهبانی بنوبت حاضر می‌بوده باشند هرگز روا نداشتند و فرمودند

[illegible]

کہ تفویض با حق تعالی است مجید الدوله بهادر که طعام ارسال میداشت بعد از سه روز فرمان رفت که
ضیافت تا سه روز معمول است الحال موقوف نمائید که درویشان آزرده خواهند شد و از کار خواهند رفت
در آنچه میوه ولایتی تازه رسید بطریق هدیه برای احقر آوردند بعد از نماز عشا احقر رغبت بمیل نمودن آن کرد
و دل بی اختیار خواست که اول حضرت آنرا الوش نمایند باز لذت کام خود شود همان وقت بحضور ارسال
داشتم و از عبارت آنقدر قلیل چند کثیر خواستم مزاج وهاج بسیار خوش شد بعد از چند روز حسب اتحاف
نمودم خوش بسیار فرمودند و آنکه آن لطف دیگر داشت غالیه تحفه غالیه ساز ان احقر ساخته بودند دستار و ردائی
که آن را در هندی دوپته گویند تابن مطبوع نمودار سال نمودم بعد از نماز عصر دراز کشیده بودند بحجره از
نظر گذشتن بر روی مبارک کشیدن و فرمودند که حق تعالی جزای و به فلانے دماغ ما را تازه کرد و دستار را
بسر مبارک مقرر فرمودند و دوپته را بکمر شریف مشرف نمودند بعد از انکه اقمشه پیش ما نگذرانیدم انعام مردم
شدند در آنچه عابد یار خان سررشته اعتقاد با این جناب درست ساخته بود و هر روز اطعمهٔ لذیذ پخته میآورد
چندی نظر بر خلوص اعتقاد حسن نموده قبول افتاد آنگاه فرمودند که هر روز چرا تصدیعه باید کشید او عرض کرد
که سعادت است ارشاد شد که گفته فقیر هم قبول باید کرد و او الحال محبت غافل از طور مزاج مبارک ازین
معنی دست بر نداشت با یاران فرمودند که عابد یار خان را اگر عسرتی در نصیب است آخر همچنان شد
باید دید که چه بی پروائی است و چه تنفر لذات نفسانی لباس شریف در سواری دستار و جامه و دو
پته در خانه جبه و کلاه گاه گاه بر کلاه شمله هم و در سفر غلوم شاله و در اوائل سیفی و کتار و کهنی باخود
می داشتند و در خورد و نوش پان و فوفل و تن و قهوه و شیر و شربت و گلاب و نبات بیشتر مرغوب
با وجود رسیدن اطعمهٔ لذیذ خوراک مساوی درویشان و تقسیم اطعمه بمهمانان که همیشه درویشان مقرری
بود و گفتگو با هر کسی موافق اطوار و با عالم از علم و با سپاهی از سپاه گری و با هوس از کیمیا و قس علی هذا
الا با درویشان بیگانه از درویشی نه و از بحث نفرت گو علمی باشد ❊

یار ما چون آب در هر رنگ شامل میشود ❊ اظهار درویشی و گفتگو از مسئله وحدت وجود سخت ناخوش
طبیعت و ارشاد مبارک آنکه این امر حالی است نه قالی من عرف ربه فقد کل لسانه ذات مبارک کریم و
رحیم و جواد و شجاع و متواضع و عاقل و عاشق و خوش صورت و خوش سیرت و خندان رو و دلکش نگاه
و نرم رو و خوش سخن و خوش تقریر و جاذب القلوب و غمخوار و دلداده و حریف و ظریف و مبین و متین
و مستقل و همه دان و همه بین و صادق القول و قانع و متوکل و بیدار دل و کوچک دل و با مروت و حیا
و وفا وجود شهنشاه با تمام مکنت و منزه و سراپا انکسار و اوصاف جمیله اش از دو جهان افزون شود چه جای
خامه و زبان و اطوار برگزیده اش بصد دل داستان در نگنجد چه محل چند فقره این شکسته بیان ❊

مثنوی

سراپا حسن در عالم یگانه — ندیده مثل او چشم زمانه
بصورت آفتابی عالم افروز — بسیرت هم از او آن بهره اندوز
در او جمع آمد اوصاف حمیده — بر او شد ختم اخلاق گزیده
به نیرنگی عجب رنگین مزاجی — به بی‌پروائی الفت امتزاجی
رخش آئینهٔ انوار قدسی — دلش گنجینهٔ اسرار قدسی
هدایت لمعهٔ نور چراغش — ولایت نکهت ریحان باغش
بشهر عقل سیر خاندانی — به بزم عشق شمع دودمانی
عجائب هدیه از مخزن غیب — نهایت تحفه از کنز لاریب
با نسانی نشان از شأن خلقش — بخواند فیض قدس انسان خلیقش
دلش ز آرام نفسانی رمیده — بانس الله جانش آرمیده
نسیم خلق او هر جا وزیده — ز خاک تیره آن جا گل دمیده
شجاع مهر او برق جلالش — فروغ ماه نوری از جمالش
مروت را به چشمش عهد و پیمان — حیا بر ملتش آورده ایمان
کرامت رستمش شاگرد خامی — بجودش حاتم طائی غلامی
قناعت مسند آرائی صدرش — توکل تکیه گاه عز و قدرش
نسیم خنده صبح جبینش — اثر بگذاشت از خاشاک چینش
زبانش را بلاغت همزبانی — لبش را با تبسم همعنانی
نگه در سینه گلریز تجلی — سخن در دل درافشانی تسلی
ز تقریرش سخن یک سلک گوهر — بیانش را لطافت ناز پرور
ادا فهمی طریق نکته دانی

له ... بیان
اوصاف حضرت
آن گردد
جان بیان کرده
شود این است
این حال ...
شود در

فصاحت ترجمانی خوش زبانی
برائے خلق رنج خود عبادت
منظم بادشاهی لا ابالی
کثیر و سخن را بضاعت قلیل
عبارت ز اوصاف او قاصرست
عزیزی که باشد خدا را خلیل

* * * * * * * * *
نمکین کوه اندر علم دریا
بملک هستیش بس قدر عالی
کجا بار در حضرت عزتش
چه قوت کند صرف طبع علیل
نظام از متانتش چه جوید نشان

تواضع خوئی دلجوئیش عادت
برجهت ابر و در رفعت ثریا
کمالات اخلاص رب الجلیل
چه آید ز انجاز عقل و دلیل
باو چون توان زد دم دوستی
اگر او شود خود سوئے خود دلیل

افاضنا الله تعالی بصفاته واغنمنا بنعمائه وعنایاته

باب سوم

اظهار کرامت از وتیره آن جناب بس دور و همیشه اخفائے حال خود منظور و صدور آن بنحو است بفحوائے الآثار سیتر شرح بماقیه خرق عادات از احاطهٔ تحریر افزونست و هریک از بندگان را عجب معامله خود جدا جدا مشهود بندگان آن گل گلشن ولایت هزاران آنچه معلوم راقم الحروف است مرقوم مے سازد و آنچه مولانا نور محمد سلمه الله تعالی بدامان عاطفت پیوستند ارشاد شد که خلق را ایشان کارها خواهد افتاد و ایشان متعجب بودند که من پنجابی درویشی به از من اکثرے را سلسلهٔ توسل بجناب والا مستحکم است مرتبه کارها من چگونه میسر آخر همچنان شد که فرموده بودند امروز از ایشان و مریدان ایشان خرق عادات و تصرفات جاریست و همان طور بنحو است چنانچه بارها بحضور بنده شده است که هرچه در دل کسی آمد آن را ایشان از زبان شریف بطوری ادا فرمودند و با بنده همیشه همینی در پیش مے باشد مولوی غلام حسین مرحوم یکے از مریدان ایشان نسبت بر جائے بود برحمت حق پیوست مرحوم ایشان را نماز جنازه او حاضر دیدند و همچنین بسیار است روزے در مجلس حضرت صاحب مثنوی مولانا روم قدس الله سره العزیز مذکور مے شد و مقام ایں بود که

کیف ما اتفق نشان اولیا است چون انمیثی تعلق بدیده دارد واز شنیدن ذهن نشین نمیشود و علاوه
زمرهٔ بندگان حاضر بودند شرح آن مکرر مے خواستند آخرالامر حضرت صاحب ناچار شده فرمودند که
بچشم خود ببینید همه را حالتی پیدا شد که سوای ما اتفق چیزے نظر نیامد و ست و بیخود غلطیدند واز شست و دست
افشاندن و پاکوفتن و بیتابیها نمودن لاحق حال ایشان گشت صوفی یار محمد در آنچه مرید مولوی زین الدین
بود وآن بزرگ در شهر کهنه بر تپه کهٹی فیروزآباد که سر راه درگاه حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین است
رضی الله تعالی سکونت داشت هرگاه جناب مبارک عزم تحصیل زیارت مے فرمودند از راه خلق کریمانه و
تواضع بجانه آن بزرگ نیز گاه گاهی تشریف ارزانی مے داشتند چون آنحضرت بزرگ ازین جهان فانی
درگذشت پاس اخلاص بمصداق حدیث شریف الولد تیوارث چنانکه عادت مبارکت همان طور با صوفی
مذکور نیز جاری داشتند چون وقتی بیمار شد مرض آنقدر شدت کرد که صاحب فراش گشت طاقت حرکت
نماند شبے قریب الصبح در حالت بیداری دید که حضرت صاحب قدم رنجه فرموده اند صوفی در خود طاقت تعظیم
و فرود آمدن از سر پرنیافت با واز نقیهانه عذر خواست حضرت صاحب بر بالینش نشستند و فرمودند
که خاطر خود جمع دارند انشاء الله تعالی شفا است این فرمودند و رخصت شدند در حال صوفی در خود طاقت
برخاستن ملاحظه کرد و برای قضاے حاجت بے اعانت غیری برخاست و دید که تخته حجره را از اندرون
زنجیر است و بعد از برآمدن و بیرون را نیز همچنان یافت درین عرصه قلیل کمال صحت بدنی و قوت جسمانی
معائنه نمود و همان وقت بر ڈولی سوار شده بعالی خدمت رسید جناب مبارک مشغول درس بودند حکایت
را این وارد [illegible] خود را باز گوید پیش از انکه لبش بجنبش درآید تبسم شده فرمودند که اے صوفی این خیالات
شما است اشارت بیان فرمودند و بشرف بیعت خود را مشرف ساختند واز اولیاے زمانه گشت الیوم
از صاحبان کرامت است همی که چشم مے بندد امور غیبی مکشوف او مے شود و کشف تندی دارد و
پیرزاده بوجوال منزلش قریب بچپل کروه از دهلی میان دو آب بینے جمن و گنگ مے بازار آرزو داشت
که جناب عالی بمکانش کرم فرمایند و همانجا سعادت ملازمت حاصل کنند و پیرزادگیش مانع حرکت و
رسیدن بدهلی بود روزے مے بیند که حضرت صاحب تشریف مے آرند و این دو دیده استقبال

سکینه تا دیری صحبت بیان ... ناند ولیدا از برخاستن حضرت صاحب شکر عنایت بجا مے آرد که ازان
راه دور برسن طفلی نوازش فرمودند و تقریب خانه قدم رنجه نمودند مردم گفتند که حضرت صاحب اصلا از
دهلی قدم رنجه و حرکت نمی‌فرمایند چون این را شنید بے اختیار دوید و بخدمت شریف رسید و بر قدم مبارک
افتاد پیش ازان که زبان به بیان ماجرا کشاید فرمودند که خیالات شما است و بگوشه چشم مانع تقریر آن
شدند القصه موی الیه سعادت بیعت دریافت و در چند روز بمقامی رسید که باستیلائے حالت اعضائے
او از هم جدا مے شد شرف خلافت یافته بسرزمین مشرق مرخص شد الیوم در آنجا صاحب ارشاد است و
مستغرق مسئله توحید است قاضی انور ضیا ساکن سونی پت بمرض دق گرفتار شد و این را هفت
ماه کشید و کارش بزبون انجامید قطع امید از حیات نموده بعزم آنکه جان در پیش روی آن جان جهانیان
جان بخش عالمیان بسپارد و نقد زندگی نثار کند به تقریب بهائی گوهر جان یا بد برڈولی شخص نحیف خود را انداخته زیر
اقدام مبارک رسانید بمجرد معاینه این حالش بحر ترحم بموج در آمد و او را در بغل کشیدند همان وقت چنان
شفا و طاقت یافت که گویا اصلا مریض نبود آن شفا بخش سقیمان ازان روز تا هفت ماه بخارے
خفیف در بدن سراپا جان خود داشتند بیت توجان عالمی و فدائے توجان ما ۞ قربان خاک کوی تو روح
و روان ما ۞ ده تن از قوم افغان که اطلاق عشره مبشره جهنم بآنها توان کرد کاردهائے تیز اصلی تیز
کرده از نیام کشیده در کوچه‌ها مے گذشتند و علانیه مے گفتند که خون این بدعتی را میریزیم ملازمان حضور
اطلاع این معنی بجناب مبارک نمودند و عرض کردند که درین ایام تنها بیرون آمدن مناسب نیست بنده ارشاد
شدند که ما تابع رضائے الٰهی ایم احتیاط جان خود شیوه ما نیست تا آنکه عرس شریف حضرت خواجه
قطب الاقطاب پیش آمد و در آنجا حضرت صاحب با مریدان تشریف فرما شدند آن ده کس بدولها
قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله تعالی علیه که بلندیش برابر قد آدم است سوار شده کاردهائے برهنه در
دست گرفته نشستند و یاران حضرت را وجد شروع شد آنها بآواز بلند گفتن گرفتند که ببینید مریدان این
بدعتی چه رقص مے کنند سید بدیع الدین که یکے از مریدان معزز آنجناب اند عرض کردند که تغافل تا کے
خفت ما مردم بیکطرف خلل در ذوق می افتد حضرت صاحب نگاهی بطرف آنها فرمودند و آنها بیهوش

افتادہ در رقص وحالت آمدند وسر برقدم مبارک نہادہ مشرف بہ بیعت شدند وآن کاردہائے تیراہی
شان تیرآہی در دل ایشان **رباعی** نگاہت دشمنان را دوست کردہ ٭ اثرہا در رگ و در پوست
کردہ ٭ گہ آری خلیلی زبتخانہ ٭ کنی آشنائی زبیگانہ ٭ وہمچنین دو کس بدرگاہ حضرت محبوب الٰہی بر
لباس وسلاح متکلف او باشانہ در زمان وجد یاران آمدند دران وقت مولانا عبد اللہ عاشق و
مشتوق آئین کہ از اجل خلفائے و نظر عنایت یافتہ آنجناب وانیس وشفیق حاضی چہ معاصی اندحالت
غلیم بود آن یکے در گوش دیگرے گفت کہ بہ بین پونچھا این چہ رقصہا وانند آنجناب نگاہ تند در آنہا
دیدند وآنہا بیتاب گشتند بسوزش ووجد ست در آمدند وتمام لباس وسلاح بقوالان بخشیدند و بر
پائے فلک فرسائی سر نہادہ التماس بیعت کردند آنجناب فرمودند کہ چہ مے خواہند از بیعت آنکہ از
پوچھائی آدمی رقصہا آنہا زار زار گریستہ عذر تقصیر خواستند وبصدق دل عز بیعت دریافتند وحضرت صاحب
دہ نیار بقوالان بخشیدہ لباس واسلحہ ایشان واپس دہانیدند **بیت** اے برتر از سپہر وسہ و مہر جاہ تو
گردن کشان دہر مسخر نگاہ تو ٭ ننھے میان افغانی در شرارت جنگی مشہور ومعروف بود روزے در
عرس شریف حضرت محبوب الٰہی بر قوالان احتساب کردیکے را از خدام ذوی الاحترام آن آستان
عالی شان سیلی زد و ہنگامہ در آنجا بلند شد حضرت صاحب در مسجد نظامی جلوس میمنت مانوس
ارزانی داشتند وکسی این حال را بہ عرض مبارک رسانید فرمودند کہ ما بیرون نمے آئیم کسی ما را نمائید کہ ننھو میان
کدام است این گفتہ بیرون آمدند یکی باشارت بحضرت صاحب نمودند کہ ننھے میان این نشستہ
است آنجناب بنظر تیز بسوئے او دیدند فورًا او را تغیر حالت شد وبوجد آمد گفت بلے دانستم کہ این
تصرف حضرت صاحب است دویدہ برقدم مبارک افتاد وتائب ومعزز بہ بیعت شد وتا دیرے را
کہ زندہ بود بست دینار داد وعذرہا باو خواست روزے آن حضرت در مدرسہ خانقاہ خود زینت
بودند افغانے کارد در دست بنگاہ مدعیانہ در آمد وبعد از سلام علیکم پرسید کہ لے مولوی صاحب شما
کہ باین فضیلت مرتکب سماع ہستند از چہ راہ است فرمودند کہ تقصیر واریم وشما دعائے خیر کنید
ناگاہ او کارد برآنحضرت انداخت یکے از خدام ذوی الاحترام حضرت محبوب الٰہی کہ از جملہ مریدان

[illegible]

سرکار بود دستش گرفت باو فرمودند که دست این بگذار و سر مبارک در پیش او انداختند که ما حاضریم هرچه بخاطر شما است بکنید او در آن وقت شرمنده شد و بدر رفت پگاه آنحضرت بدولت در حویلی مبارک تشریف داشتند و تخته دراز اندرون زنجیر داشت دیدند که کسی در را بشدت مے کوبد حکم بکشادن در فرمودند همان بدبخت باد و کس دیگر در آمد بمجرد دیدنش حضرت به تعظیم برخاستند و فرمودند که صاحب بخیر و عافیت این حرف از زبان در بار آمده بود که آن هر سه متغیر شده دست و پائے خود خود بسنگهای حویلی شکستند و عذر خواستند و التماس بیعت نمودند عفو تقصیر شد ولیکن شرف بیعت نشد مردے علاقه داران یکے از مشائخ شهر برائے تجسس احوال و خلوت و سماع اختیار بیعت منافقانه کرد تا باین تقریب داخل صحبت بوده احوال شیخ بآن اظهار نماید مدتے مشغول باین کار بود وقتیکه حالت یاران طاری شد زیر لب مے خندید یاران ازین معنی آگاه شده بجناب مبارک معروض داشتند بمقتضای خلق تغافل مے گذرانیدند تا آنکه عرس شریف حضرت قبلة الکاملین نظام الملت والدین و الدشریف حضرت صاحب در رسید و سیادت پناه میر بدیع الدین عرض کرد که امروز روز فوائد بندگان است و از دست این مرد قلوب منازی شده و از ذوق باز خواهند ماند بمدارای یکے کار بسیار ضائع میشود این حرف را پذیرا فرمودند لیکن باز هم کار بمروت نمودند که خود بدولت برائے وضو بیرون تشریف فرمودند و بمولانا نور محمد مدظله اشارت کردند که خبر این کس خواهند گرفت چون سماع شروع شد و او همان حرکت آغاز کرد مولانا بنگاه تیز در وے دیدند و در رقص و حالت در آمد و بمولانا گفت که هان این غزل بخوانید

شعر

احن شوقاً الی دیار لقیت فیها جمال سلمی[۱] * که میرساند از آن نواحی نوید وصلش بجانب ما[۲]

چون دلها از و پر تیش بود کسی محافظت او نکرد اعضائے او از فرش سنگین طرفه خدمتگاری دیده کارش بمرتبه رسید که نبضها ایش ساقط شد میر حسین حکیم دست بر نبضش نهاد و گفت که فوت شد مردم دو دیده حال بحضور پر نور ظاهر نمودند آن حضرت چون خضر باب حیات عنایت جلد رسیده فرمودند که خیر است نمرده است گلاب بدست مبارک گرفته بر رویش زدند و عرق بید مشک بحلقش چکانیدند بحال آمد و عرض کرد که یا حضرت با من چه کردید که بگذاشتید تا درین حالت مے مردم و ما شهید محبت مے شدیم

[۱] سله ورپاوانگشتم وشوق آن دیار که درآن جمال سلمیٰ دیده ام ۱۲

[۲] سه یعنی خبر رسیده از طرف او ۱۲

میر بدیع الدین با اینهمه متانت عالی ظرافت طبع به نسبت خوف اعمالی داشتند که با این دولت
رسید ند القصد او بسبب صداقت کرد و بشیخ قدیم خود رفت انجال باز گفت او بانخشن جاد که تو هم
مسجود شدی پس این مرد ناگفتنی چند نذرا و کرده قطع کلی از آن نمود اگرچه مزاج مبارک این کار بسی بر کنار
بود و آن وقت شاید که امر الٰهی چنین شد که متوجه بتصرف شدند و او لنگر استقلال بتحکم انداخت
آخر الامر خون هر دو چشم و سوراخهائے بینی و گوشها و ناخنها و دست و پا جاری شد و بے هوش افتاد و
تایب و نادم گشته حاشیه ارادت بر دوش عقیدت گرفت شعر این نگاهی است که از سطح فلک در
گذرد پرده دل چه بود پرده افلاک در دشخصی از مستوطنان پنجاب پیش احقر نقل کرد که در آنچه وارد
شاهجهان آباد شدم شوق ملازمت قبله عالم و عالمیان و فخر جهان و جهانیان دامن دل مرا در گرفت
روئے باستان عالیشان نهادم و آنروز ها بود که بدعنیان میرزا جان جانان مظهر رحمة الله علیه را شهید
کرده بودند زیر درخت بر ایستاده بودم ایرانی را دیدم که مے گفت که یکے را از پیشوایان سنیان
بقتل رسانیدم و انیکه اعظم همه است باقی است زود است که کار این هم تمام مے نمایم چه کنم که
مریدان بسیار گرد و پیش این مے باشند تا تنهائی یابم چون این سخن من شنیدم مراغم بسیاری
درگرفت بخدمت مبارک رسیدم چندان فرحت ملازمت مبدل بملال و تغیر و انفسردگی چهره شد
متحیر شدم که اگر حالی را باز گویم در اول ملازمت چه مناسب است و اگر نگویم عدم اطلاع موجب
قباحت درین تردید خود بزبان مبارک فرمودند که فلانے از حرف زیر درخت پژمرده مشو و حق
تعالی حافظ و ناصر است خاطر جمع شد و اعتقاد ازو یاد یافت و آنچه مولوی محمد فاخر از عربستان بر
گشت اظهار تشریع بیرون از حد اختیار نمود و منع چراغان بر مزارات مے کرد و قبور بے ولرتان
که بلند مے دید بر مے انداخت و چون داران برائی این همراهی گشتند حال آنکه در حرمین الشریفین زاد
هما الله تعالی شرفهما و تعظیمها همیشه قنادیل زجاجی روشن و منقد ها بچراغان منور مے باشند و در مولود
شریف .... و شب بست و نهم و نهم شهر رمضان المبارک چراغان بسیار بر
سطح و جدار و کوچه و بازار مے شود و قبور زیاده بر قد آدم که در هندوستان بدین شان کجاست

تا بحال آمد و داخل غلامان شد مرتبهٔ فنا فی الرسول که حق تعالی بآنجناب بخشیده اظهر فرمودند که در اول اوائل هرگاه اسم مبارک آن حبیب خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان می‌آورد غیرت عشق بران میداشت که سرش ببرم وحب آل رسول علیه السلام و سادات کرام داشت خرطویت مولوی مکرم مرحوم پیشهٔ خود داشت واذیت بصوفیان کرام وارباب سماع میرسانید لیکن بسبب صفت حب در محفل مذکور گرامی بمیان آمد کسی ازین خصلت بکس سهم بیانی کرد خورسندی بخاطر شریف و بشاشت بر روی مبارک او فرمودند که اگر چنین است مرد خوبی است درین اثنا مجلس عرس مهیا بود حضرت صاحب بالجماعه مریدان درآن مجلس تشریف داشتند مولوی مسطور اراده احتساب کرد مردم عرض کردند که مولوی مکرم همین کس است چون نزدیک رسید زخمه نگاهی بر تارک حالش زدند که نغمهٔ عشق بی اختیار از جانش برآمد تن چون رباب در شور و قدش همچو چنگ در بندگی خم گشته و شامل حلقه بگوشان شد و مستفید به بیعت گردید چون آن عزیز دلها حالات شوق و ولوله درین جناب بهم رسانید و احقر را ازین جهت نسبت محبت با و بدرجه اتم بود باره از نقل هایی عاشقانه و ولوله هایی رندانه اش می‌نویسم کلاه کج می نهاد و در عالم ذوق خرامان و چمان راه میرفت و نظرش چون بر چهره مبارک حضرت صاحب می‌افتاد نعره بی تابانه میزد و گاهی میگفت که ای یاران چه می‌بینید رهزن دل همین است حضرت صاحب تبسم کنان از و درگذشت و این تبسم و شنه برای قتل او بود میگفت حضرت صاحب دانا بسیار اند لیکن مکرم شهادت پیرش حضرت صاحب تعزیت شرف قدوم بخشیدند و گفت عجب تماشائیست خود می‌کشند و بعد به تعزیت می‌آیند حضرت صاحب مبتدی را باو سپردند که از میزان تا آخر تحصیل باو درس گوید حیران ماند که ایا [illegible] از قرآن چگونه ورزد و لوقات سراسر ذوق را صرف تعلیم و تدریس نمودن بخیلی شاق دیده ناگزیر دو سه روز درس میزان گفت در مدرسه نحوی می‌خواند که ضرب زید عمرا شاگردش پرسید که زید و عمر کدام کسان بودند و زید عمر را به کدام گناه زد مولوی که بنیاد آشفته بود گفت که زید و عمر و در [illegible] فلان و من و تو نیز خود کتاب را برو زد شاگرد و دستار خود را بر زمین زد و ناله و فریاد و حالت ذوق آغاز کرد و مردم همان ساعت بحضرت صاحب آن خبر رسانیدند خود بدولت خند نا کردند و فرمودند که مولوی را کشیده بیارند بموجب امر مقبل آمد

[illegible]

مردم بآنجناب بمشاهده کرامتے باشارات ارواح شده حاجی احمد در رویائے صورت آنجناب در مجلس آنحضرت
سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دید از آنحضرت مامور به بیعت ایشان شده از مدینه شریفه بدهلی
معلی آمده و حاجی خدا بخش که شیخ وقت بود و مریدان داشت و در تقیه فقیرے بے نظیر و متقی بے بدل بود
حضرت صاحب اول ربط اخلاص بهم رسانید و آخر بیعت کرد الحال باز بحرمین شریفین زادهما اللہ تعالی
شرفاً و تعظیماً رفته و شاه ظهور اللہ مرید شاه عبد الستار با وجود کمال آخر بآنحضرت پیوست و از اولیائے
اکمل گشت و الحق راهم حق صحبت آنم و بر ذمه است بعد وفاتش روزے مذکورش در محفل مبارک برآمد فرمودند
که شاه ظهور اللہ خوش حال اند همین وقت در آنجا سکیتند و قس علی ذلک و غرائب احوال هر یکے از مریدان حضرت
صاحب چنانست که هر یکے را برائے آن کتابے علیحده مے باید من تاب غفر اللہ له و من عاشق بارک
اللہ له بعضے از خرق عادات و تصرفات آنحضرت که نسبت باین کمترین غلامان ایشان صورت
وقوع یافته رقم پذیرے شود و درآنچه این عاصی را خیال حق جوئی بسر گرفت و با در ویشان و مشائخ
و مشاهیر دهلی رجوع آورد و غیر از فرمایش اشتغال چیزے نیافت و لبریزی ساغر دل به باده نگاه از
هیچکس ندیده و شهره آنحضرت از ماه تا ماهی رسید و حالات و ذوقی طلاب آنجناب مشاهده نموده اعتقاد
تمام بهم رسانید و افتخار اندوز بیعت شده و تغیر حالت که بعید از استقلال است وسیله حیرت وجود
که کجا خالق و کجا مخلوق متحیر مے ماندم آنجناب بشرف شرف این خطره شده وقتی تنها بسوئی بنده تشریف
آوردند و بنده ایشان را دیده از جا برخاست ایشان هر دو دست غلام را بدستهائے مبارک گرفته
بدین نوع که انگشتهائے مبارک در انگشتهائے غلام در آمده کف دستهائے شریف را با کف بنده
پیوسته تبسم کنان نگاهی بطرف بنده فرمودند گویا شرابے بود که در جام دل من ریختند و آتشی بود
که در سینه من انداختند نتیجه گویا بدل رسید و آن را از جا برکند و تا نگلو آورد دانستم که الحال جانم برمی آید
و طناب استقلال بریده شد و دست و بیهوش افتادم و آنحضرت علی الفور باز گشتند و آن را غ صدائی
کشید تا دیر مبهوش بودم همین که بخود آمدم شوق و ذوق از درجه تحریر و تقریر بیرون بود و جوئی آ
روانی مے کرد و آدمی و وحش و طیر و نباتات و جمادات و جزدی با کلی هر چه مے دیدم یکے

تحقیق - هر که توبه کرد خدا او را بخشد هر که عاشق شد برکت کرد خدا با وی او را +

مے آمد و ذکر دل جاری شد و خواب و خور از من رفت و ہر کہ باکل و شرب و لباس و ہر کارے کہ مشغول
مے شد بدل میگفتم کہ این چرا اوقات خود ضائع میکنند بعد مدتہا با خاتم آوردند تا مجذوب نشوم و این
ہر دو عقدہ مشکل بعنایت ایشان و بیک دم حل شد و ہم در آن ایام بدلم رسید کہ مطالعہ فتوح الغیب
نمایم و بسبب حکم مناسب ندیدم و از ہیبت ایشان جرأت عرض نداشتم چنانچہ ہمیشہ از فرط ادب
اقدام بکلام زبدیہ ام نیست و در این امر متفکر بودم آنجناب خود مے فرمودند کہ مطالعہ فتوح الغیب
در این ایام بہتر مے نماید کتاب مذکور نزد حافظ غلام حسین است بگیرید پس ہمچنان کردم وقتی در ایام
لشکرکشی مشغول الی النفس کم شدہ بود فوراً ارقام فرمودند کہ از من در این روزہا نمی دانم چہ تقصیر سرزدہ است کہ
کم یاد میکنی و کم یاد شدہ است ہمراہ سفرے ہم تسبیحات رقم زدند کہ در این ایام محافظت خود بسیار
باید کرد و در ہر رقعہ تاکید اکید بود و در این اکتفا نکردہ مولانا عبداللہ سلمہ اللہ تعالی تعین فرمودند تا با حضر
تاکید فرمایند و خود ہم محافظ باشند روزے بسیر باغ رفتم مردی را دیدم کہ با چشم وحشی از طرفے کہ مردم
ایستادہ بودند قطع نمودہ از دیواری کہ زینہ بان طرف نبود خواست کہ بالا بیاید چون طرز او بدین طرز
نظر آمدہ بہ بخشیان و رسالہ داران تقید گفتم کہ زنہار کسی این را در رسالہ خود نگاہ ندارند و یکی از رسالہ
داران الحاج تمام کرد و حالت پریشانی خود ظاہر ساخت و گفت کہ ہر او نسبت احوال حواس درست نبود زان
جہت راہ را فراموش کردم عالیجاہ اندیشان را خدا داند چہ در خاطر گذشت و گرنہ من تقصیرے ندارم او بحالش رحم
آوردہ از من بردہ داشتہ نگہداشت و شنیدم کہ حضرت صاحب در راہ غنایت چند روز متفکر بودند حتی کہ
روزے از بیقراری میگشتند و خاموش بودند با کسی حرفی نفرمودند و چہرہ مبارک غمگین بود ناگاہ از زبان
مبارک برآمد کہ بلائی عظیم رسیدہ بود الحمد للہ کہ بخیر گذشت و ہر یکے از یاران ما افتاد و در اینجا چنین روئداد
کہ بعد از نماز عشاء کہ از خیمہ دیوانخانہ بیرون بعد فراغ کارہائی دنیوی برخاستم معمول بود کہ شبے بخلوت خانۂ
ہتم و آنجان جا خوابم در گرفت بعد از نماز صبح دیدم کہ خوابم کمال غلبہ مے کند و بوظیفہ و مشغولی نمے گذارد
اگاہ غنودگی می آمد دیدم کہ امر فرخی در اینجا ریختہ مشہود چنین چند بار شد آخر خوابم بردہ و اسلحہ کہ شب نزدیک
من میماند تحویل داران بردند و آنہم خدا داند کہ چہ کرد کہ از چوکیداران گرد سراپچہ مے گردند تا بمن برسید

وشمشیر از نیام برکشید محمد پناه خان استادزاده من که مرید و از مشمولان عنایت خاص حضرت صاحب
است بے صلاح نشسته بود برای گرفتن او دوید او شمشیر زد و هر دو دست محمد پناه خان مجروح گشت
واین بود که حضرت صاحب ازان خبر داده بودم و مردوم در رسیدند او را کشتند و از رفیق دوم معلوم شد
که یکے از اعدای من او را زر داده باین کار تعیین کرده بود محمد پناه خان را ازان روز بدیوانی خود سرفراز
نمودم و الی الیوم بعون الله تعالی باعتبار و اعتماد بعلاقه دیوانی و علوم ملکی سرفرازاند واین باجرا امروز که
این نسخه مرقوم میشود شانزده سال گذشته در آنچه حضرت صاحب نصب اعدای بعد از کشیدن مرض بنفسه
تقید بودند معجون طلا ساخته ارسال داشته بودم و نسخه اش را مرقوم نموده قدوه عریضه نیاز نموده تا اطبا نمایند اگر
مناسب مزاج وهاج دانند باستعمال شریف بعمل در آرید شرف الدین که استادزاده بنده بخطاب پدر
خود رفیع الدین خان سرافراز و الیوم از خلفائی آنحضرت است و برادر کلان میر ضیاء الدین صاحب است
برنده آن بود بعد ازان که حقه معجون هم فرستاده اند کجا است او گفت که بنده خبر ندارد آخر چون عریضه
نیاز را کشادند ازان برآمد عبدالله خان نامی افغان بچه غزل الحسن خود شن خوش میخواند ازین جهت قربی
بحضور پرنور بهم رسانیده بود و بطل عنایت در حق او شهره یافته اتفاقاً با جماعت یاران بعرس شریف حضرت
خواجه معین الملة والدین قدس الله سره العزیز در دار الخیر اجمیر رسیده احقر هم در آن عرس شرف اندوز
شده بود و قطع راه چند کرده پاپیاده میشود و فرزندان بسواری اقبال و فوج از عقب در ترشے آمد
تا لکه گا سے نوکر به پیادگی نبود　　دولت گوهرپای ابله اندوخته بعد از معاودت آنجا
عبدالله خان را گفتم که چندے نزد بنده باشد او گفت بے اجازت حضرت صاحب اقدام بر ماندن
نے توانم　قاصد جلد با عرضی متضمن استدعای اجازت ماندن او روان کردم در جواب ارقام
فرمودند که تعجب از قیافه شناسیهای شما که کسان را نخود بار مے دهند او راز و بحضور بگذارید و با او
هم امر شریف شرف نفاذ یافت که مرخص ... بلا ازین معنی حیران ماندم که منشا نے آن چه باشد آخر بعد
چندے خبر رسید که او پارچه هائے بندگان حضور و بعضی آشنائی مرقوم دیگر دزدید گریخته رفت گفتم حقا که فعل الحکیم
لا یخلوا عن الحکمة و نیز مولوی رحم الله غفر الله له که از اعظم خلفائی آنحضرت بود همراه آن قافله رسیده

۳ پیشکش کرده بود و عریضه نیاز رسانیده بود که ارسال شده نسخه معجون

چیزے نقد بطریق ضیافت برادران دینی حاضر کردم از راهِ کرم پذیرفتند الا ایشان و همه صاحبان شب
و روز بجائے بنده قدم رنجه مے فرمودند مگر ایشان که باوصف اکثر حاضر شدن بنده والتماس تشریف
فرمائی یکدو بار کرم فرمودند چون یاران بعد از فراغ عرس شریف مراجعت نمودند مولوی صاحب بآستان
شریف معتکف ماندند هرگاه یاران بحضور انور رسیدند موافق قاعده مقررے احوال ملاقات بنده از یاران
پرسیدند و همه حقیقت را باز گفتند از سلوک مولوی صاحب ناخوش شده فرمودند که این حرکت ایشان را
مناسب نبود [illegible] آزاران نابود و غیرت الٰهی را که مے داند باشد که فلانے مولوی را احتیاج افتد بهران
نزدیکی مولوی صاحب را تپ محرق لاحق شده باضطراب تمام نزد بنده آمدند و بنده در خدمتگاری حاضر
ماندم و در دو سه ماه شفا یافته بجناب عالی شتافتند مبذول عنایتها بودند چون مسئله وحدت وجود ایشان
را در گرفته بود حضرت صاحب بسیار راضی بودند و اکثر را از مریدان مے فرمودند که با مولوی نشسته باشید
الی که بالایشان چنان شد که رخصت وطن خواستند حضرت صاحب هر چند بمبالغه منع آمدند اصرار ورزیده عاقبت
کرده رخصت شدند غائب گشتند بعد از مدتے حضرت صاحب فرمودند که طعام برائی خارج پزند که
ستا آمده گفته اند که مرا شهید کردند رحمة الله تعالیٰ علیه آنحضرت را تلاش مصحفے که همیشه در تلاوت حضرت شیخ کلیم الله
رحمة الله تعالیٰ علیه مے ماند و بدست خاص تفسیر قراء القرآن تصنیف خود بر حاشیه اش نوشته بودند می بود
روزے بسواری در بازار دیدند که صحیفه مجلدی مثل کلام الله در بغل دارد پرسیدند که ای صحیفه این چیست
گفت قرآن شریف است برائی هدیه مے برم چون کشاده دیدند همان مصحف مجید بود هدیه حسب المراد
داده آن هدیه الیه را آوردند بهر که هر چه مناسب بود خدا مے دهد . احقر را فرزندے تولد شد غلام زاده هائے
خود ایشان فرمودند برائی تسمیه او معروض داشتم تهنیت ارقام فرمودند و تسمیه مسلم انداز شد نماندن
او یقین شد آخر یک دو ماهه شده فوت شد احمد الله نام پسرے داشتم که نهایت حسین و خوش خلق
بود در سن سه سالگی او را در سماع حالت مے شد اتفاقاً مریض گشت در باب توجه برائے شفائے
او عرض کردم فرمودند این مرتبه شفا خواهد یافت از برخورداریش یاس کلی رو نماید و عاقبت الامر بآزار
چیچک گل باغ جنت شد و آنچه غلام شاه مناکن حاکم سند متاع خطیر و اسپان تحفه که یکے را آن نها

خرید هزار تومان عینی هزار روپیه سکه فقیر برای احقر ارسال داشت و استدعای عزم آن
طرف و قرار رفاقت در تسخیر ملکهای آن نواحی نمود و احقر در آن ایام بطرف جی نگر لشکرکشی بود حقیقت را
معروض جناب مبارک ساخت تا چه حکم شود زیب ترقیم فرمودند که در نظر ما صلاح نمی آید اگر بسیار
ضرورت است الضروریات تبیح المحذورات این خیال را از سر بدر کردم در یک دو هفته خبر فوت خان مذکور
بعجالت رسید میرزا ارجمند جوانی هوشیار و آراسته مزاج و در فنون بزم و رزم هنرمند از رفقای احقر بود
و در اوایل سری بارادت آنحضرت نداشت چون عبودیت ، حالات یاران منظور می آمد تعجب
می کرد آخرالامر بقوای [illegible] عبودیت بر آن آستان عرش نشان نهاد و بهره اندوز بیعت شد چون
مرخص گشت چند قدم رفته بود که بدش رسید که مردم می گفتند که غلامان حضرت را الحجر و بیعت تغیر حالت
میشود و مرا هیچ نشد [illegible] تیری گویا از نشتش رسید و بر سینه کارگر شد مست و بیتاب و وجدکنان گشت
و بر قدم مبارک افتاد و در آن وقت میرزای مذکور عجب حالتی پر ذوق بشدت داشت که در حرف از
سر تا پا یک پاره اخگر می شد و بوجد می آمد و آگاه فرمودن بنده از امور باطنی معمول آنحضرت و اسرار
بقلم تو اند آمد و در زبان و در رقعه خاص خبر آن چند پاس بیشتر بدل معلوم شدن بعد از بیعت عنقریب
بعنایت حضرت صاحب حاصل شده و در حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفها و تعظیما که از قوم حجاج
بشدت بالعفن و با افتاد احقر هم مرض صعب کشید و نصفه لاحق گشت و شفا هم بعد از رسیدن
هندوستان و شفقت حضرت صاحب و فرمودن عملی که یکبار کرده بودم حاصل شد و مرض [illegible]
آلهی بکلی رفت در آن ایام محمد پناه خان بحضور انور رفته بود و من بعد از مدتی بخدمت رسیده بودم
در آن روزها در عوام خبر [illegible] مشهور شده بود و خان مذکور بیتاب و گریان بحضرت صاحب ظاهر ساخت
ارشاد شد که خیریت است خاطر جمع داشته باشند و بصوفی یار محمد که ذکر ایشان بیشتر گذشت فرمودند که احوال
فلانی به [illegible] ایشان مراقب شدند آمده ظاهر ساختند که شخصی را دیدم این عبارت می خواند یا حی برحمتک
استغیث بعد از رخصت بنده و در رسیدن به بیکانیر شقه خاص در رسید در وی این الفاظ زیب ترقیم یافته
بود که رویت احباب بی اختیار دل می خواهد و نیز عنایت دوم از پی آن شرف [illegible]

درآن عبارت حسن تدبیر تحریر بود که الحال دیدن صاحب را دل بسیار می خواهد بقوای آنکه ع از دوست یک اشارت و از ما بسر دویدن ٭ پا از سر ساخته بشتافتم و بعنایت الٰهی سعادت قدم بوس دریافتم نظر عنایت فرمودند و پرسیدند که چه اراده داری عرض کردم که تابع امر مرم فرمودند که مدتها در حصول سعادت کشیدیم الحال بسلک واری پیر وازند سر بپائین بردم و خاموش فرمودند الحمد لله حق تعالی بطرف خود کشیده است و در کلاه و دستار که بر سر مبارک بود فرود آورده بغلام بخشیدند و اجازت بر چهار سلسله و حدیث شریف عطا فرمودند و اشغال بسیاری تعلیم نمودند چنانچه در شغلی اعضائی غلام بدست مبارک درست فرمودند بنده را نشانیدند و همین لفظ ارشاد کردند اگر بفرمایند غلام بکند بنده آداب بجا آورده وخود هر شغلی را روبروی بنده بعمل آورده بنده را آموختند الحمد لله علی ذالک ٭

ابیات

شهنشاه سریر ترک و تجرید	بپوشش خسروان را چشم امید	فلک بازیچه طفلان کویش
زمین آب یار ریا ز جوشش	تصرف رفری از نوک نگاهش	کرامت تشنه از گرد راهش
قضا باخواهش او کرده پیمان	قدر زیر امر او بربسته دامان	بهشت از کوچه او گل زینتی
ثریا از دراو خوشه چینی	جم از جام دل سیر جهانش	سکندر بنده در روی کشایش
نگاه او کلید قفل دلها	نسیم آسا بگلکارے بگلها	زبانش همدم حق ترجمانی
ز نفس سینه اش حرفی زمانی	از و در تن بآب و زیب آئین	تعالی الله فخر ملت و دین
نظام از بندگان خیر خواهش	نظام کارش از فیض نگاهش	

باب چهارم در طور سماع آن مخدوم الاتباع

شرائط در سماع مرعی وآن اینست که تمام مجلس با قوالان با وضو باشند و کسی با کسی حرف نگوید و دود و حقه نخورند و جلسه بر زانو باشد اگر تشنگی غالب آید از مجلس بیرون رفته آب نوشند اگر

نعره و نغمه شوق چون تار ساز همه متحرک ساختن قوالان سرهند چون داخل محفل جنت شمائل شدند
و بادۀ ذوق چشیدند و ناله ذوق کشیدند بعد از افاقت عرضه داشتند که ما بیخود کننده عالمی بودیم
و مشائخ عهد را نغمه ما به مستی آورده بود ولیکن ما را کسی از خود نبرده بود امروز این عجوبه را دیدیم ساقیان
بودیم که صهبائی سرورهای میکشان عشق را سرشار پیمانه میداد این زمان کار باز برعکس افتاد که ما را
مدهوش افکنده این شکر را اکنون مشاهده کردیم این گفتند و مترنم بالتماس بیعت شده سرافراز و
دستگیری گشتند در مجلس سماع قدغن است که از آلات حرب هیچ نگذارده آید و نگذارند تا نباشد
که دل شنیده برخوزند و اکثر چنین شده است و محافظت واجد واجب اما نوعی که تنگ نباید و جدل
او دست نه نهند بلکه گرد او حلقه نماید و تکرار کلماتی که واجد را بوجد آورده ضرور هی که حق تعالی است یعنی
دهنده مثل شکور یعنی شکر پذیرنده او تعالی شکر کننده نیست چه شکر بنده شعار بنده و پذیرفتن آن کار اوست عز شانه
و این در فوائد الفواد زمانه حضرت سلطان المشائخ قدس الله تعالی سره العزیز مذکور است مکرر بزبان
حق ترجمان آمده   که در اوقات غلبه ذوق با اول نگاهی بدر و دیوار می کنم آنگاه بسوی
حاضران می بینم و میترسم که سینه چاک نشود فی الواقع همچنین بمعاینه رسیده در عرسی از اعراس
برکت اساس روسائی جمع آمدند چون بعضی از ایشان بیعت مستعد بودند و هنوز مباهات
بیعت نیافته بودند مجلس عام فرمودند اما سماع را موقوف داشتند و بحافظ عبد القادر عرف قادری
که از غلامان آنحضرت و رفقای احقر است حکم خواندن قصیده برده نمودند چند بیتی خوانده بود که مجلس در
جوش آمد و مدرسه میخانه شد عالمی در ذوق بود همه ناله های میزدند و شعله آسا عریان میشدند در
جماعت کثیری صاحب نسبت عشقیه شدند میر وصی در آن وقت گریان پیش روی مبارک
آمد و نظر رحم بروی انداخته به شد و بابر الاکمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله و مولوی روشن علی و
سید محمد از اقربای روشن الدوله مغفور در همان روز عالم افروز و عشاق را بماه از نور روز بهر اندوز گردیدند
قلیلی از کثیری و بعضی از خطیری تحریر یافت تفاصیل را دفاتر میباید +

مثنوی

گنم گرم از سماعش نغمه خوانی
سماع است سماع است سماع است
چو حسن و صورت از فرحت اساسی است
بجنبش آورد مار سیه را
سماع این جا و ذوق از جائی دیگر
بهر سوئی از ان طرح جنونی
اگر دل نرم از و شد کی عجب بود
بخیر خاتمه اندر سماعش

بو سیتار سازم همزبانی
فقد جوشی از دور تجسر دلها
سماع آری سماعی و قیاسی است
به اشتر چون که باشد حدی را
اگر هم ضیغمی از نای دیگر
شراب نغمه را خوش تر خورش سهباست
که آهن موم شد از لحن داؤد

بعالم آنچه از وی مستفاد است
دهد هجان تقلب در عروج فضا
کند رام آهوی وحشی نگر را
بانسان چون نه بینی بیخودی را
از و در هر رگ تن جوشش خونی
بعهد جادو و تشبیها دل کشیهاست
نظام از تست و ه یارب سماعش

قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس الله تعالی سره العزیز را برین بیت وجد آمد بیت کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جانی دیگر است * کار بدین بجائے رسید که استخوانهائے شریفش از هم جدا شد و شهید خنجر عشق تسلیم گشت و جان ازلی ابدی و حیات سرمدی یافت سلطان المشائخ نظام الملت والدین اسکنه الله تعالی فی العلیین الکرمے فرمودند که روزے مرا شیخ من امر کرده که بخواه از من چیزے که دلت همے خواهد خواستم و یافتم کاش خاتمه در سماع خواستم و این احوال در سیر الاولیا و فوائد الفواد و سیر العارفین مندرج است و چون حکایت ذوق است زبان خامه بر ذکر آن بے اختیار روان شده و آن اینست که وقتی شیخ الاسلام فرید الدین مسعود گنجشکر اجودهنی را رزقنا الله حلاوة الرضا در حجره نشسته بود و مولانا بدر الدین اسحق را ادرکه الله بالاشفاق بر در نشانیده او را کاری در پیش شد و سلطان موید از آمیز و سجان و صاحب نصیب از وصل قریب رب مجیب حاضر گشت مولانا آن مستحق نعمات غیبی و مختص انعامات لاریبی بجائے خود نشاند بیت در مقام قرب اهل قدر را او دهند * بر سر بر صولت و عزت شهان را جا دهند * سلطان المشائخ از شگافهائے تخته در بر اشتیاق صدور العاشقین پهلو می زد از کمال شفقت نگاه کردند دیدند که شیخ الاسلام هر طرفے جبین آئینه را سجدات نورآگین می سازد و این رباعی مے خواند رباعی خواهم که همیشه در هوائی تو زیم * خاکی شوم و بزیر پائی تو زیم * مقصود من خسته ز کونین توئی * از بهر تو میرم و [illegible]

از راه تفهیم ایشان سلطان المشایخ مستفسر باشید که مشاهده این حالت سراپا کیفیت صبر هم نماند و زمام و ب
اد بدست شوق سپرده بسم الله الرحمن الرحیم توکلت علی الله العظیم گفته به نیت ادراک سعادت
آن وقت خوش اندرون رفتیم دیدیم شیخ الاسلام بنظر شفقت دیدند و فرمودند دادیم و معنا آنچه خواسته
بودیم یافتیم قطعه اینک نغمه را طور و طرازی دیگر است * هر نغمه و ذوق شان ساز دیگر است * زین قصه چه
دم زدن توانیم نظام * محبوبان را راز و نیاز دیگر است * بدانکه نهاده است حق تعالی در سراپرده شوقی
و در ضمایر ذوقی از عشق و جاری شده است عادت الله که بر آن که ظاهر شود و در حرکت آمد و شد گردد این
ذوق و شوق در وقت شنیدن آوازهای خوش که نسبتی است ارواح و سعادتی که حاصل میشود
در سماع هر سه قسم است انوار و احوال و آثار و هر یکی از آنها مستخرج از عوالم عالیه ملکوت و جبروت و ملک و هر
یکی نازل میشود در مواضع ارواح و قلوب و جوارح پس انوار از ملکوت است بر احوال و ارواح از جبروت
است بر قلوب و آثار از ملک است بر جوارح و سماع با جمع و متکلف است با جمع آنست که مجرد لحن آنچه
میکند بر دل و بیان از و قاصر است و متکلف آنست که حمل آن بر محبوب باشد حق تعالی خواه رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم و خواه مرشد عظم الله قدره گاه باشد که موجب سماع هم موجب کشف آید و به
فراست و تنبیه و حالت محموده در سماع شعور یا بی اختیار و آن را که سلب شعور باشد قابل ارشاد نیست
چون تشبیه ترقی با تشبیه جائز است این حالت را شباهت داده اند بحالت سکارای خمر که نزد آنها هر گاه بیهوش
باقی ماند قابل تعریف است این احقر العباد روزی که اول حالت آمد دل در حرکت و قیام بی اختیار شد
چنان در خود یافتم که اگر حرکت نکنم سست تر باشم آنا اعضا شکنی و بی مزگی در طبیعت غالب خواهد افتاد پس
حرکات که دل بآن رو نمود مستانه و شایقانه با شعور صادر شد این را بحضور پیر لو عرض داشتم ارشاد شد که
این خوب است که هم بالتعظیم لازم و از موجود بودن شعور بشاشتی ما نمودند و مکر با بندگان دیگر از راه فضل و کرم
سخن تحسین احوال این عقیدت استعمال لب را بمیان آوردند و آنچه از کتب سلف رحمهم الله تعالی علیهم
منضبط شده است انست اگر سماع بعشق خالق باشد که واجب الوجود است عز شانه پس واجب است
و در رسول نعمانی الرسول که باشد بفنائی است ولاکن و در محبت محبوب جلال مثل تزویج با کنیز مباح

واگر برائی محبوب محرم باشد مثل غیر منکوحه یا غیر مملوک یا امردی بخیال فاسد حرام است واگر برائی فساد و شهوت
درمیان نباشد و خیال بطرف این محرمات نیاید پس باکش نیست و هر که برائے نشاط طبیعی فساد بشنود بر حلال
است واگر کسے خالی باشد سزاوار گل پس مکروه است بر وکراهیت تنزیهی دانست تفصیل و اهلیه مباح
وحضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا فرقی کرده اند در عداد سماع وآداب نگاه داشته اند
منفصل در غنیة الطالبین ثبت است ویکی از آداب سماع مرقومه آن مرشد الاتباع اینست که هر چه از
زبان خواننده بر آید محض از جناب حق سبحانه تعالی تصور نماید و در تحفة القادریه تصنیف شاه ابوالمعالی لاهوری قدس
الله تعالی سره العزیز که مستنبط از تصانیف امام عبدالله یافعی است رحمة الله علیه مسطور است که آنحضرت
امر نواختن ساز و خواندن شعر بر قوالان فرموده اند و بوجد آمده چند دوری زده در هوا پرواز کرده از نظر مردم
پنهان گشتند مردم ذات مبارک را در مدرسه نیا کرده آنحضرت یافتند و بعضے سوال مے کنند که در سماع حالت
ذوق پدید آید در تلاوت قرآن چرا نے شود جوابش چنان نوشته که هیجان قلب که موجب حالت است از
دو چیز مے شود یکی لحن خوش و دویم ذکر عشق پس اگر قاری خوش الحان باشد البته خواندن او ذوق مے
آرد و در سوره یوسف هم کسی را که معنے فهمیده باشد راحت پدید میگردد و سائر عبارت کلام الله که مواعظ
وقصص است موجب تشنف میشود الا من شاء الله وحضرت صاحب را تنها در حجره در کثیری خواندن
قلیلی از آیات قرآن بالکمال رقت وظیفه مقرری احقر را در ابتدائی حالت پیدا شده بود که بمجرد خواندن یا شنیدن
آیات قرآنی شورش در مے گرفت و بقرائتی در عرصه ناتمام رسید خواجه بهاؤالدین نقشبند رحمة الله علیه انکار
سماع نداشته وخواجگی احمد غفرالله الصمد المشتهر مخدوم اعظم و مولانا حاجی قدس سره السامی را بود و شیخ الشیوخ
شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه در خانه خود ضیافت بزرگان کرد و مجلس سماع مهیا ساخته خود
در همان خانه تنگ دیوان بوده اند لیکن در گوشه واستغراق شان خیلی غالب بود که خبر نداشتند که درین جا
سماع واقع شده است چنان چه خادم که برائے انعام قوالان عرض داشت فرمودند که مگر اینجا سماع شده
است و شیخ بهاؤالدین ذکریا رحمة الله علیه از عبدالله نامی شنیدند و وجد کرده اند ●

ابیات

شوم بپرده تحریر نغمه خوان سماع … که خوش صداست نی خامه در بیان سماع
بصوت نفس مطربان خوش الحان … نسیم باغ بهشت است گلفشان سماع
هزار سر که ز عشق در بغل دارد … هجوم نشاء سرگران سماع
زبان ز لذت او تا به شرح پردازد … زبان نحست جگر نیست ترجمان سماع
سماع خوش نفسان زهره را برقص آرد … ز فهم انس و پری برتر است شان سماع
بیار نقد و دل و جان اگر خریداری … که هست جنس محبت بکاروان سماع
عجب است نسبت پیدا نه اش بپای لگن … به سطح عرش بود رقص ل بیان سماع
بهر ترانهٔ عشقی نزول رحمتها است … شود زمین و زمان مست در زمان سماع
شویم چون نه بمیدان وجد جولان گر … که هست عشق جلو ریز همعنان سماع
کسی که نعمت ازو یافت است میداند … که نیست هیچ نصیبی بمنکران سماع
سماع اگر شنوی دل بدو به بند نظام … سماع جان و دل است و دل است جان سماع

آورده اند که حکیم فیثاغورث تلمیذ سلیمان نبی علی نبینا و علیه الصلوات والسلام شبی بخواب دید که مردی ندا می دید که فردا بکناره دریا برو که علمی بر تو مکشوف خواهد شد حسب الاشارت باشارت چون پیر شبستان فیض هنگام صبح همچو آفتاب رخت بساحل دریا انداخت دید که آهنگران آهن از کوره برآورده از مطرقه میکوفتند از ادای ضرب مطرقه استنباط ضرب وایقاع موسیقی کرده قصیده در مدست نیایی دون بر سبیل مواعظ ظاهره و نصائح باهره ترتیب داده سازی ترکیب کرد و موبروش موسیقی ادا نموده بنی اسرائیل را از سماعش حال متغیر گشت و جمعی کثیر بتاثیر نغمات ملائمه از خود رفته بیش از پیش راغب و طالب شدند و این تازیانه روح است و در اصول بوصول حقایق و معارف تصرفی و تسلطی تمام تر از هر چه گوئی دارد کما قال النبی صلی الله علیه وسلم السماع سبیل الانبیاء خصوصًا علی نفسه دل وقت سماع بوسی دلدار برد و جان را بسراپرده اسرار برد و بلغت سریانی سو هوا را گویند و سیقی گره را نامند یعنی اهل فن در هوا گره میزنند و بعضی گویند که حکیم مذکور بقوت تصفیه باطن که از بعا فتها

بهم رسانیده بود بافلاک رسید از حرکت فلکی در بروج نغمه‌های مختلف عجب اوقات شنیده بخاطر داشت
و بنای این علم بران نهاد و قومی قائل اند که چون موسیقار بپرواز آمد و بنالهای است آتش فشان شد از و
استنباط کردند و آن مرغی پیدا میشد در زمان پیشین که هر گاه بجوانی می‌آمد در هوا ناله زنان بال می‌افشاند
و از سوراخهای منقار او که متعدد است نغمات و آتش برمی‌آمد در آن می‌سوخت و خاکسترش بر زمین
می‌ریخت هزاران بیضه و از آن بچه بهم میرسید باز جوان شده همچنین میباشند و در زمان گذشته بعد تار
که زمینی است عشق خیز درویشان بعضی از شیخ و صوم الدهر و قیام لیل را اوقات بسر می‌بردند و رزش
این علم محض اللّه می‌کردند البته در آن اوقات تاثیر آن همان قدر بود چنانچه تا یک عابد مرتاض پیش رومی
کوه سرود خواند کوه گداخت و جلاجلی که در دست داشت در آن انداخت چون خاموش گشت کوه بحالت اصلی
آمد جلاجل در میان کوه منجمد شد بینندگان متحیر شدند و تا یکی دیگر از صحرا بنغمه در آمد آهوی وحشی آمده گردن
پیش او نهاد و سبحه که بکف او بود در گردنش کرد بعد از سکوت او آهو رفت و همان سبحه در گردن می‌گردید
تماشاییان متعجب گشتند و درین زمانه که این علم دون همتان و سفلگان آموختند وسیله رزق کرده اند
آن اثر نمانده آنچه مشغول از تاثیر جلی اوست القصه غرض آنکه اساتذه این فن لسبی بخاطر مانده اند دخل در اکثر خوب
درین فن دارد اما قوالی که در اصول موافق حرکت دل است الحال آنقدر مرغوب افتاده که اصلا غیر آن
پسند گوش دل نیست و از روی کتب سلف آنچه از نصایح یافته شده است که اول شعر عربی است که زبان
سید العرب است علیه الصلوات الرب ما هو انت و الا فاسی که نیز بلسان ام الیاست و ولایت چهره نما
است و در استیلای ذوق هر چه پیش آید بسم اللّه سماع عشق را خود صد زبان دیگر است ❊

نقل است که در ملکی مقرر داشتند که اگر بادشاه آنجا فوت شود پسر خود بگذارد مجلس سرود به
پیش مهدش می‌آرند اگر جنبش آن پیش بیند تاج سلطنت بر سر او می‌نهند و الا هر که را از اقربا نش
راغب آن می‌یابند ریاست با و می‌دهند رباعی اوصاف سماع را حدی پیدا نیست ❊ این
باده تند و جز ریختنی نیست ❊ بس کن بس کن نظام زین نغمه‌ست ❊ هر چند جز این کار دل شیدا نیست

السماع شیء عظیم و اللّه سمیع العلیم

باب پنجم در طور تربیت

اوّل تشنه و مشتاق نمودن و امتحان فقر و فاقه کردن و بار بستن دریافتن خصائل او و بعد از علم بر استقامت
و تهذیب اخلاق شرف بیعت بخشیدن و اگر بی علم است تقیید تحصیل علم فرمودن احوال امتحان بسیار
است و اگر بنویسیم طول کلام میشود و اکتفا بر مذکور مولانا عبدالله که یکی از خلفای اجلای قدیم حضرت است
در ادای حقوق عنایت گذارده میکنیم که آن برگزیدهٔ حق و چند دیگر که بملازمت شریف یکجا مستفید شده تمنای
بیعت کردند حکم شد که باشید و مطبخی امر مبارک از خان یافت که اینها را هیچ برای خوردن ندهند بلکه
تمام بندگان نهی اکیدی بعد از دو سه روز فاقه‌کشی دیگران راه خود گرفتند اما یکی مولانا عبدالله چهار [illegible] پنجم
و را فاقه گذشت و جوع غلبه کرد مضطرب الحال بود و آن روز طعامی از جائی بحضور رسیده بود
فرمودند که عبدالله را بیارید مولانا فرحناک که باُمید فاقه شکنی حاضر شد فرمودند تا تمام طعام را بمردم تقسیم کردند
و بمولانا هیچ ندادند مولانا همچنان بجای خود آمده نشست روز ششم آنحضرت خربزه میل فرموده بودند پوستهای آن
در صحن افتاده بود نفس مولانا گفت که چون شب شود و مردم بحجاب روند برخیزم و بآن قشرها دفع جوع
نمایم بمجرد این خیال آنحضرت فرمودند که بر فرش سنگین پوستهای خربزه افتاده است از اینجا بردارند
مبادا پای مردم بلغزد مولانا تن [illegible] در داد و بدل گفت اگر بمیرم قبول است لیکن از اینجا نمیروم و
تا آنکه قریب هلاک رسید آنحضرت بعد از اتمام روز هفتم شب یاد فرمودند و همراه خود در یک طرف طعام
خورانیدند آنگاه سرافراز بیعت ساختند پس سرفراز شده و تربیت اکثیر توجه لیکن برسم حلقه و مراقبه
[illegible] که آثار خودنمائی است مزاج مبارک بهزار نهج از آن دور افتاده در مجلس و درس و گفتگوها
مردم زبان حق با مردم و لسان دل با ارباب دل گویا خصوصاً در زمانیکه در اشتغال تکلم با اهل محفل
[illegible] خاطر بطرف قلوب گوشه نگاهی بسوی صاحب معامله افتاد گویا تیری بود که بر دل رسید و سینه [illegible]
[illegible] و سینه چکیده تسلیم هم که آب آن خنجر [illegible] توان گفت و موج آن باده اش توان خواند

وفور تاثیر فیض در وقت خوشی مزاج مبارک وغلبه ذوق خواه بسماع وخواه بے آن وبا بعضی که مشغول بکمال
عنایت باشند وقتی در خلوت هم وتعلیم اشتغال بے خلوت نی وتقید در باب کم خوردن وکم گفتن وکم
خفتن ارباب شغل از قدغن که از حجره بیرون نباشند واگر بضرورت برآیند اگر اندک که توجه بطرف دیگر یابند
معًا در حجره باز درآیند وبحضور هم بسیار کم حاضر شوند وکم نشنید اهل کیفیت از سرکار معین که نشین [illegible]
بجنون میکشد وبرای محاسبه احوال لیل ونهار وتوضیع اوقات تاکید اگر کسی در مشغولی سستی کردی باو یکدو بار
پند ونصیحت واگر گوش شنوا نیافت از وقطع امید وصحبت یارانه در پیش واو خسر الدنیا والاخرة نعوذ بالله
منها ترک وتجرید لازمه این طریق انیق خود هم عمر شریف به تجرید گذرانیده اند ودر عنفوان شباب نصیب
اعدائی او مرضی بهم رسیده بود اطبا به تجویز تاهل نمودند ناچارے چندی بخانه تشریف بخشیدند که صاحبزاده
عالی قدر والا تبار مولانای قطب الدین سلمه الله تعالی بوجود آمد الیوم سن شریف الیشان به پنجاه سالگی
رسیده میرزا حسین اکبرآبادی متاهل بود واو قاعده داشت که اول باعزاز خود را مستفید سلام میساخت
ودران وقت بابرکت که نگاه مبارک بروی افتاد عجب حالتی بهم رسانیده بود چنانچه مے فرمودند که کجا
غریده وکجا باریده ومیرزای مذکور مردی صاحب سرمایه بود وخدمت خطابت اکبرآباد وظیفه معین داشت القصه
نفس اماره اش راغب ترویج ثانی کرد در استفسار این امر از ان مرشد عالمیان نمود فرمودند که اصحاب
شغل را این نمی باید واین در تحلل چه کسی داشت که بلای دیگر پیدا باید کرد شامت نفس میرزا نگذاشت
احتراز کردند وفرمودند که اختیار داری ودر خلوت با یاران ارشاد کردند که میرزا از فراخی رزق وغلبه شهوت
برین وادی آورده است هرگاه که نزدیکی نماید محفوظ خواهند شد شبی که میرزا کدخدا شد عنین محض گشت وخدمت
ووظیفه اش همه موقوف شد ونسبت باطنی سلب محض آمد میرزا بعد ازان باکبرآباد رفت ومدتها عسرت
کشیده عاقبت الامر بسفارش مظهر الله الصمد مولانا نور محمد سلمه الله تعالی عفو تقصیرات یافته سرفراز طلب
حضور گشت وچندی ماه برحمت حق پیوست ووقت خاتمه تبسم بود وهمچنین میر عظیم که مرتبه او تا بانجا رسیده
بود که در یک وقت مرحوم او را بچندین جامے دیدند وپاس خاطرش بمثابه که عرض هیچکس در امریکه قبول نمی
[illegible] درجه پذیرائی مے یافت ومریدان بسیار فراهم آورده بودند که در مدرسه شریفه سوای [illegible]

[illegible]

دیگر بوده مردم سے گفتند که بعد از مولانا نور محمد دام ظل العالی اگر کسی هست همین مرد هست و او را هم هوائے
ترویج در گرفت و بمقتضای غنایت ممنوع گشت و به شومی نفس باز نماند و مسلوب الحال شد و مریدان
برگشتند تا دم آخر بمزارات گشت و ندامتها کشید و فائده نیافت سستی مشغولی دل در شغلی موجب حجاب
مے شود اگر متنبه شد و توبه و استغفار متوجه گشت البته بعنایت آلهی رفع حجاب میگردد و الا مرتبه خلوت
مے کشد اللهم احفظنا منها در ابتدای بیعت به نفلهای اشراق یعنی صلوات شکر و استغفار و استخاره
نوافل بعد مغرب مثل اوابین و حفظ الایمان و مسبعات عشر و تسبیح و تحمید و تهلیل بعد از صبح و بعضی را بعد صلوات
خمسه مقرری و در باب تصور حضوری بودن خود بصیر حقیقی را عز شانه بقدر بلیغ به فحوای الاحسان آن تعبد الله
کانک تراه فانه یراک و قوت آنحضرت در حضور و غیب یکسان است اگر فاصله مشرق و مغرب باشد
یکسان چنانچه احقر را هم اکثر این معامله در پیش مانده و از همه احوال اخوان دین همچنین بسمع رسیده و بارها
بزبان مبارک گذشته که آن شیخ چه باشد که اگر خود به مشرق و مرید بمغرب بود از حال او آگاه نباشد
شخصے در اورنگ آباد مگر برادران آنحضرت را رنجانیده و آن سلالة الکرام درین مذکور خطی بآنجناب مبارک
فرستاده بودند فرمودند که فلانے آیا مارا و روانست یکی انسان را با ما نسبت اخوت و دویم صاحب
زادگی که فرزند شیخ ما هستند و نمیدانند که ما را آبان گروه سر هم اجازت بعد از لیاقت قاعده آن قاعده دان
مروے بذوق و شغف مدتها گذرانیده دست توسل بدامن عنایت زد و مورد الطاف گشته طرفه حالے
بهم رسانیده حیله نفسش متکلم درخواست اجازت طوعاً و کرهاً مجاز فرمودند اما حالش سلب شده اصل رفت
فرع بچه کار مے آید بعده هر چند سر بسنگ زد فائده نه بخشید و بایں غلام فرمودند که اجازت آن وقت
مے باید که شخص قدرت یافته متوجه باشد و قدرت توجه آنگاه مے شود که وحدت وجود حال آن کس
شده باشد و از احوال مبارک خود بیان فرمودند که الحال دید بحسب باقیمانده ست پاس خاطر اهل
استعداد در خاطر خطیر بدرجه اتم در دل و حالت برای تعظیم اهل وجد سرو قد ایستادن و تحمل حرکات
عاشقانه آنها از قبیل هم بغلی و چسپیدن ببدن شریف وغیره آن را سرمایه سعادت خود دانستن معمول
آن متبرک حافظ محمد در خلوت سبق حقائق مے خواند وجدش در گرفت و کله بر پهلوی شریف زد

زردکه مدتها در حج باقی بود درین مقامات نقل شیخ مجید الدین بغدادی رحمة الله علیه اکثر فرموده اند که چون بعد از
جلتش وار ورد یا دیدند و حال را پرسیدند گفت که حبشی از مریدان من در حالت ذوق سرگردیده بود درین
تحفه از من قبول بارگاه سبحانی افتاد و آنحضرت را در اخفای کشکول و مرقع و سواد السبیل و غیره کتب تصانیف
حضرت شیخ کلیم الله رحمة الله علیه که مشتمل بر اشتغال و اعمال بر حقایق است اهتمامی بلیغ بحضرت مولانا نور محمد
و مولانا محمد الله منع اجازت عنایت فرمودند شاید که بدیگرے هم اجازت داده باشند و آنحضرت را از خوانش
اعمال نصرت کلی است یکے از خلفائے اجلائے آنجناب که بعد از حصول علو مرتبه کار خود را بخود پسند بهاو
خود رائیها از اعلی علیین باسفل السافلین رسانیده کشکول و مرقع با اجازت طلب نمود عرض او در حد قبول
نیافته گفت که این کتابها در بازار سهل البیع بدست مے آید و حضرت ازین بنده قدیم دریغ میدارند ارشاد
شد که سهل البیع بدست مے آید چرا نمے خرید غرض آن حضرت اینکه کتاب بے اجازت چه سود میدهد
همچنین حالی احمد که ذکرش بالا رفت عملی درخواست خاطر شریف متنفر شد و فرمودند که ایشان بر خوبی هائے
خود اعتماد میدارند و ذکر خواب هم سابق گذشته است سبحان الله چه شاهنشاه لاابالی و بے پروا اعوذ به
منه و برائے اخفائے اسرار مریدان هم تاکید تمام کرده اند تجربه کارها دیده اند این قصص اگر به بیان
رسید باطناب میکشد تازه به تحریر مے آید شیخ اله یار [illegible] حضرت از خانه بدر رفت بدرگاه آسمانجاه
حضرت سلطان المشایخ رحمة الله علیه رسید و احوال باز نمود و دیناری پیش رو افتاده دید دانست که عنایت
آن سلطان السلاطین است تجیب کرده در خانه رسید هر روز آن دینار را صرف کرد و سحر دیگر همان
عجیب خود مے یافت همسایگان دیدند که این پریشان روزگار را فاقه مے گذشت والحال بے
علاقه و بوسیله یک دینار هر روز تصرف می آرد و تصرف مے سازد مگر کیمیا آموخته است باین گمان
او را پیش شحنه شهر بردند هر گاه بر ده تنبیه آغاز شد اظهار حال نمود از همان ساعت آن دینار مفقود و منقطع
گشت بعد ازان چون برادر دینی بود در خانه خود که عبارت از بنده خانه باشد آمد و شریک رزقنا الله شد
و قس علی هذا ظاهرا و باطنا سائیں الله یار علی فرموده بودند که ازان وست رزق داشت روزی در دنیی
مهمان گشت و بقول مدرسه فاقه بود و سائیں الله یار او را علیحده برده طعامی کرده همان ساعت [illegible]

ازجلب بحضور پرنور رسید با حضار جهان امر فرمودند و سفره پیش کشیدند گفتند حالیا چیزی تناول کرده
ام پرسیدند از کجا گفت ساین الله یار داده آنحضرت ساین الله یار مذکور را طلبیده استفسار نمودند اقرار کرد ارشاد
شد که تو بودی که دخل در امور ما کردی از آنوقت توسع رفت و فقر غالب شد حافظ قاسم را عمل بسم الله برای
توسیع رزق فرموده بودند او جمعیتی بهم رسید چون او پیش امام حضرت ظل سبحانی است از احوال با کمال آنحضرت
گیهان خدیو را آگاه ساخت تا شرف ملازمت آنحضرت دریافتند این معنی بجاه و مال عالیشان ناپسند
افتاد و فرمودند که حافظ قاسم بحال غربا مهربانی کردند که بادشاه ملک را در اینجا آوردند و از حافظ قاسم
مذکور استفسار نمودند که الحال هم آن عمل میخوانند عرض کرد که آری فرمودند که الحال زیاده از سابق
میخوانده باشند هر چند از وی زیاده کرده اثر سابق هم نماند افلاسش در گرفت بعد از تباهی مدتها استغفارش
اخوان الدین تقصیرش عفو شد و فی الجمله یسری یافت سید خیر الدین را تپ بشدت در گرفت
پلاو بروغن حاضر بود فرمودند که بخور خوردن همان بود و شفا یافتن همان آنگاه ارشاد کردند که بعد
ازین همچنین نخواهی کرد و این حرف را بکسی نخواهی گفت اعمال چند که از حافظ اسعد یار حضرت رسیده
بکسی نفرموده اند مگر بعضی بمولانا نور محمد سلمه الله تعالی و این احقر را از اعمال و اشتغال هر چه فرموده اند بی
التماس احقر بطیب خاطر خود فرموده اند الا یک شغل که آن هم بجز داستفسار احقر در خلوت برده خود به
کمال بشاشت و عنایت مکرر رو برو خود احقر ورزیده و اعضای احقر را بدست مبارک گرفته
درست نشانده تعلیم فرموده اند البته دانستند که این راه و کان داری در نظر نیست شوقا و جدا
داشتغالا فی سبیل الله رسیده و شاید که هر وقت هم موافق باشد زبان از شکر آن عنایت
قاصر است که من گرفتار دنیا را به نظر عنایت پرورش فرموده اند ابتدای تفصیل در حق این کمترین از آن
روز است که در اثبات صحبت حسن بصری رحمة الله تعالی که سلسله چشتیه بدو میرسد با امیر المومنین علی سیدنا
ابن ابی طالب کرم الله وجهه کتابی تصنیف فرموده اند و این گویا در جواب بعضی مشایخ معاصره نقشبندیه
بود که در کتب مصنفه خود درج نموده بودند که ملاقات حسن بصری با امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه نشده و این تنازعه ارباب قال است و ارباب حال همه سلاسل را که اهل شان یکی است

برحق سے دانند القصه روزی بنده حاضر الخدمت بود و اجزای این نسخه پیش زانوی مبارک نهاده اهتمام اجزا را برداشته قدری مطالعه نمود و از چگونگی احوال نسخه مذکوره مستفید شده فرمودند نزدیکی باین تقریب التصنیف کرده ایم عرض کردم که نامی برآن هم این معنی گشته فرمودند آری پس عرض داشتم که اگر تحفرالحسن نام این باشد مناسب مے نماید باستماع این حرف چهره مبارک بکمال بشاشت آمده و بنگاه خندان سوئے بنده دیدند و فرمودند که ما را نیز همین نام بخاطر رسیده و آثار کمال رضا عنایت در حق خود یافتم و از آن یوم اقوال و افعال و اشعار این ناکاره را حال قبول خاطر دریا مقاطر گشت و در بعضی اوقات استغراق وروز خارج تشریف آنقدر غالب کر از حاضر باشان و انی هم اگر کسی بحضور پر نور شتہ پرسیده اند که کیستی با بندگان که با مور خود مشغول و پای تکلف دراز کشیده باشند و آنحضرت را دیده برای تعظیم برخیزند ناخوش طبیعت کریم طویت خیر بندگان در همین که اتباع مرضی شریف را عین ادب تصور نمایند تاکید در صدق کلام تا به که بسهویت هیچ حرفی غیر حق بر زبان نیاید وقتی احقر عریضه ارسال داشته و امرے را که خلاف قیاس بنظر مے آمد غیر ممکن نوشته بود ارقام فرمودند که غیر ممکن سوائی شریک باری دیگر نیست ممکن را غیر ممکن نوشتن بعید از صدق است هدایتی بود که بنگام فرمودند

مثنوی

زهی سلوک عرفان آلهی
کمالش را ز اطوارش گواهی
هدایت بخش عالم مرشد دین
سراپا بحر علم و کوه تمکین
دلش آواره با دلها نهانی
نگاهش را تعرفها عیانی
عجائب طبع محمودش به ارشاد
ز ارشادش صفائی ملک ایجاد
دل او صیقلی مرآت دلها
تبصری احمدی او یافت هرجا
بکار تربیت از رب ارباب
بدهر از حضرت حق قطب اقطاب
بهار گلشن دین تازه کرده
بنای شرع بر اندازه کرده
باوج بی نیازی سرفرازی
بجای بندگی بر ما نیازی
عجائب مالکی مملوک صورت
بعبدیت شده دور از کدورت
رواج عشق در آفاق داده
در دل بر رخ عالم کشاده
برآورده ز محبوبیت ناز کام
بمرضات حق نگرفته آرام
قدم بر آسمان عز و قدرش
نثار از قرصهائی مهر و بدرش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرما شدند مرو [illegible] که آن روز تاریخ بیست و ششم ماه جمادی الثانی [illegible] آخر شب سه شنبه اول
روز سواری شد

تاریخ

دمی که قبله جهان فخر دین محب نبی — روان بباغ جنان شد ز جلوه گاه جهان
بروی خلق جهان حشر تازه برپا شد — ز دیده اشک روان و دل سرکشیده آه و فغان
نظام بنده آن سرفراز عالم قدس — بجیب سینه بزد چاک کرد دل بریان
ز دل چو سال وصالش طلب نمودم گفت — بود محب نبی زیب فخر دین بجنان

ادام الله تعالی ظلال فیوضه علی العالمین الی یوم التناد بالنون والصاد

رباعی

تا هر دو جهان نام و نشان خواهد بود — حقا که همانست و همان خواهد بود
در چشم نظام رونق ملک جهان — تا هست جهان فخر جهان خواهد بود

رباعی

بیابی فخر از هر لفظ عالم — دو چندش ساز و افزون کن یکی هم
بده ضرب سش تمامی نیست کن طرح — مزن و هشت و هشتاد و شش مسلم
ور جمع مناقب بصفائی بینه — حق داد مرا بجیبه و ز غیبه
جستم چو نظام سال و جمعش از دل — گفتا جمع مناقب فخریه

مناقب فخریه تصنیف نواب غازی الدین خان متخلص به نظام بتاریخ
صفر المظفر سنه ۱۳۱۵ هجری حسن انطباع یافته مطبوع طبائع اهل عرفان گردید

تمام شد

[illegible]

رسائل مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حکیم امت مصطفویہ حضرت فانی فی اللہ جناب مولانا شاہ ولی اللہ صاحب و
حضرت مولوی شاہ عبد العزیز صاحب جناب مولانا اسمعیل صاحب شہید رحمۃ اللہ علیہ علاوہ ازیں ہر قسم کی
کتابیں دوکان اسلامیہ متعلق مطبع احمدی دہلی زینہ کلاں یا مطبع مجتبائی دہلی سے بکفایت دستیاب ہو سکتی ہیں

فیوض الحرمین مصنفہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب بعبارت عربی مع ترجمہ اردو۔ اس کتاب میں شاہ صاحب نے وہ مسائل
لکھے ہیں جو انہوں نے پاک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے حل کئے ہیں قیمت فی جلد … تاویل الاحادیث مصنفہ ایضاً بعبارت ایضاً۔ اس کتاب میں شاہ
صاحب نے حضرت آدم علیہ السلام سے لیکر آنحضرت تک جن انبیاء کا قرآن شریف میں ذکر ہے … ان کے … لکھی ہیں کتاب قابل
دیکھنے کے ہے قیمت … شرح حزب البحر مصنفہ ایضاً فارسی۔ اردو اس میں شاہ صاحب نے بڑے بسط سے شرح کی ہے آج تک ویسی کیا
بلکہ سننے میں بھی نہیں آئی۔ طریقہ زکوۃ کا اور ہر فقرہ کے پڑھنے کے ہر مطلب کے واسطے جدی جدی ترکیب اور اعتصام اور انتقام کے پڑھنے کی ممانعت
اور اس کی وجہ بیان کی ہے۔ عاملوں کی جان ہے قیمت ۲ اردو … وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی مصنفہ ایضاً فارسی مع ترجمہ اردو۔ اس میں شاہ صاحب نے
لکھا ہے کہ مسلمانوں کو کیا کرنا چاہیے اور کس طرح امورات دنیا کو سرانجام دینا چاہیے ہر شخص کو اس پر عمل کرنا لازم ہے … رسائل شاہ ولی اللہ صاحب
بیان تصوف مصنفہ ایضاً۔ فارسی اس رسالہ میں عجیب و غریب بیان ہیں تمام ان علماء کا بیان جن سے اپکو حدیث کی سند اور خرقہ پہنچا ہے
اور اپنے آباؤ اجداد کا حال اور شاہ عبد العزیز صاحب … کمالات اور اپنا اعتقاد بیان کیا ہے … الانصاف مصنفہ ایضاً
عربی مع ترجمہ اردو۔ شاہ صاحب نے اس رسالہ میں بابت تقلید کے انصاف کر دیا ہے آجکل اس کو دیکھنے کی شدید ضرورت ہے … قرۃ العینین فی تفضیل
الشیخین مصنفہ ایضاً فارسی اس میں شاہ صاحب نے بڑے جد و جہد سے اہل باطل کا رد کیا ہے کہ قابل بیان نہیں … عقد الجید مصنفہ ایضاً عربی مع ترجمہ اردو
اس میں شاہ صاحب نے اپنا اجتہاد اور اپنی رائے کو بابت تقلید کے ظاہر کیا ہے … شرح رباعیتین مصنفہ ایضاً فارسی شاہ صاحب نے حضرت باقی باللہ
صاحب کی رباعیوں کی شرح کی ہے اور ان کے مقاصد کو حل کیا ہے جو قابل دید ہیں … الدر الثمین فی مبشرات النبی الکریم مصنفہ ایضاً عربی مع
ترجمہ اردو۔ اس کتاب میں عجیب و غریب حالات شاہ صاحب نے اپنے اور اپنے والد صاحب مرحوم اور اپنے چچا صاحب کے جو کہ انہوں نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی
روح مبارک سے حاصل کی ہیں لکھے ہیں … سطعات مع رسالہ جزء اللطیف مصنفہ ایضاً فارسی اس کتاب میں سلسلہ الٰہی کا بیان اور اپنے حالات مختصر
بطور سوانح عمری کے شاہ صاحب نے لکھے ہیں … الطاف القدس مصنفہ ایضاً فارسی مع ترجمہ اردو اس میں شاہ صاحب نے اپنی اصطلاحوں کو کھولا ہے جیسے
دل اور … وغیرہ وغیرہ … قصیدہ اطیب النغم فی مدح سید عرب والعجم مصنفہ ایضاً عربی مع شرح فارسی جس میں قصیدہ ہائیہ و قصیدہ
… و قصیدہ لامیہ … ہے ۳ … حل حدیث شرح منظوم الموسوم … مصنفہ ایضاً عربی مع شرح اردو … قول الجمیل ترجمہ شفاء العلیل
مصنفہ ایضاً … مع ترجمہ اردو ۵ … عجالہ نافعہ اصول حدیث مصنفہ حضرت مولانا شاہ عبد العزیز فارسی … کمالات عزیزی شاہ عبد العزیز صاحب کے
… بستان المحدثین مصنفہ شاہ عبد العزیز صاحب فارسی … مجموعہ … رسائل مصنفہ ایضاً قابل دید فارسی ۳ … مع ترجمہ اردو

… قیمت صرف ۲ …

انفاس العارفین فارسی

یہ امر مسلّم ہے کہ صوفیائے کرام سے روحانی فیض حاصل کرنے کا ذریعہ ان کے تصنیفات کا مطالعہ ہوسکتا ہے اور ان بزرگ
دین بزرگان دین کی تصانیف ایک عمدہ خاص سے زیادہ بکار آمد ثابت ہوتی ہیں نظر برایں حضرت شاہ ولی اللہ
صاحب محدث دہلوی کی کتاب انفاس العارفین کو عمدہ کاغذ اور خوش خط چھاپکر عام استفادہ کے واسطے اور
متوسلین خاندان کیلئے ترتیب کے ہی شعبہ [illegible] کا عزم [illegible] سے [illegible] فارسی زبان [illegible]
شاہ صاحب قدس اللہ سرہ کا اسم گرامی اور انکا علم و فضل اظہر من الشمس ہے ناظرین خود اندازہ کرسکتے ہیں کہ یہ کتاب کیسی
ہی ہے انفاس [illegible] یہ کتاب تین حصوں پر منقسم ہے اول حصہ میں حضرت کی والد ماجد حضرت شاہ عبد الرحیم صاحب
رحمۃ اللہ علیہ کے سوانح عمری اور عجیب و غریب واقعات اور وہ نصیحتیں جو مقدس باپ اپنے ہونہار بیٹے حضرت شاہ
ولی اللہ صاحب کو فرماتے ہیں ذکر کی گئی ہیں۔ اور اولیاء کرام مثل حضرت خواجہ باقی باللہ صاحب و حضرت شیخ احمد صاحب
سرہندی و حضرت خواجہ کلاں صاحب و حضرت خواجہ خرد صاحب و حضرت سید عبد اللہ صاحب و حضرت میر ابو العلی صاحب و حضرت
مولوی عبد الاحد صاحب نبیرہ حضرت خواجہ شیخ احمد سرہندی و دیگر بزرگان دین رحمۃ اللہ علیہم کے [illegible] ہیں اور
دوسرے حصہ میں اپنے چچا حضرت مولانا شیخ ابو الرضا محمد صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے کشف و توجہات و ملفوظات و کرامات
اور ملفوظات وغیرہ تیسرے حصہ میں اپنا نسب [illegible] حالات بزرگوں کے [illegible] اور اساتذہ کی [illegible] اقوال
مندرج ہیں۔ تعریف کی ضرورت گنجائش نہیں [illegible]
والد حضرت مولانا شاہ رفیع الدین صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ [illegible] انفاس [illegible]
[illegible] مطبع [illegible] کرائی ہے اور ایک [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] مطبع [illegible] دہلی [illegible] سید ظہیر الدین احمد [illegible]